

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ  
بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ  
و صَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِنَا وَ نَبِينَا أَبِي الْقَاسِمِ مُحَمَّدٍ وَ عَلَى آلِهِ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ  
وَ اللَّعْنَةُ عَلَى أَعْدَائِهِمْ أَجْمَعِينَ

خیلی از زیارت رفقا خوشبخت هستیم و این روش و سیره باعث شد که ما مقداری از آن، یا تقریباً همه آن توفیقاتی که باید به واسطه دیدن دوستان و اصداق و رفقا پیدا شود، همه آنها متوجه خود دوستان شد. و خود بنده خیلی تمایل داشتم و واقعا چند بار هم تصمیم گرفتم و برای زیارت رفقا در آنجا برنامه ریزی هم کردم ولی مسائل متفرقه و کسالت و امثال ذلک موجب عدم توفیق ما شد و زحمت زیارت دوستان، دیگر بر عهده خود آنها قرار گرفت که ان شاء الله ماجور باشند و بر همین تیره و بر همین سیره ان شاء الله دوستان ادامه دهند و هر از چندگاهی ما را به زیارت خودشان موفق کنند و بر تنبلی و مسامحه و خلاصه کم کاری و بی عرضگی ما نگاه نکنند، خلاصه آنها همت شان و محبت شان و عرق شان، خب تبعا تفاوت می کند.

من در این فکر بودم و گفته بودند که حالا صحبت و مطلبی هم خدمت دوستان عرض می شود، اول با خود فکر کردم که حالا یک چند کلمه ای هم بگوئیم و یک صحبتی هم بکنیم، ولی بعد متوجه شدم که این مجلس مجلس عصر جمعه است و عصر جمعه ما دستور دیگری داریم. دستور به همان روش و سیره ای است که همیشه بزرگان نسبت به او پایبند بودند و خصوصا مرحوم آقا رضوان الله علیه که خیلی رفقایشان را توصیه می کردند بر اینکه راجع به عصر جمعه اهتمام لازم را داشته باشند، که همان دعای سیمات و همین طور سایر ادعیه متناسب با خود آن ایام و از مننه از ماه رجب و ماه شعبان و سایر ایام.

لذا گفتم که چرا ما به آن دستور و به آن سیره عمل نکنیم همان مجلس باشد، حالا حال داشته باشیم بعدش یک چند کلمه ای هم صحبت بکنیم اگر هم نه، خب نه! منظور زیارت رفقا است که خب حاصل شده. و گاهی هم خود ایشان صحبت می کردند یعنی در مجلس همان عصر جمعه بعد از دعا یک ربع یا بیست

دقیقه‌ای هم صحبت می‌کردند بعضی از مطالب لازم و ضروری را گوشزد می‌کردند و می‌فرمودند.

این مجالس خب خیلی مهم است و باید خیلی به آن توجه کرد، بنده خودم بارها خدمت رفقا عرض کردم که در شبهای ماه مبارک رمضان که مجلس قرائت قرآن، دعای افتتاح و همین‌طور شرح اجمالی از دعای ابوحمزه ثمالی است، مهم حضور در این مجلس است، حالا چه من صحبت بکنم یا نکنم، مهم حضور نفس در مجلس است.

این مطالبی را که بنده خدمت رفقا عرض می‌کنم مطالبی است که می‌توانم فردا هم پاسخگو باشم. یعنی در آن طرف در روز بازخواست دوستان از من پرسند و سوال کنند و بنده جوابگو هستم. زیرا آنچه را که عرض می‌کنم مطالبی است که بنده از بزرگان به سمع خود شنیدم و تجربه آنها را داشتم. نمی‌خواهم نسبت به مطالبی اغراق کنم و افراط کنم، واقعیت را می‌خواهم عرض کنم. آنچه را که بزرگان انجام می‌دادند و خودم هم تجربتا آن را حس کردم.

به مجالسی که آنها تذکر می‌دادند خیلی مرحوم آقا اهتمام داشتند، و این را یک اصل می‌دانستند در حرکت و سیر انسان. و خودشان می‌فرمودند که این رفقای ما تصور می‌کنند که در مجلسی که ما برویم آن مجلس مجلس رونق و با برکت و با فضل و فضیلتی خواهد بود. مجلسی که تشکیل می‌شود چه من بیایم چه نیایم آن مجلس مجلس ذکر است و رفقا باید در آن مجلس حضور پیدا کنند و استفادشان را ببرند. حالا من می‌آیم یا نمی‌آیم گاهی توفیق پیدا می‌کنم که حالا خب توفیق نبود بنده می‌گویم! گاهی می‌توانم بیایم گاهی نمی‌توانم بیایم، برحسب شرایط دیگر.

خیلی از اوقات ایشان در مجالس‌شان شرکت نمی‌کردند مثلاً کسالت داشتند یا سردرد داشتند، بعد از ظهر بود و نمی‌توانستند بروند و امثال ذلک یا ما می‌رفتیم یا حتی خود ما هم نمی‌رفتیم، ولی آن جلسه بود، نفس حضور در جلسه استفاده خاص خود را دارد، که حتی برای خود ما هم در آن موقع این مسأله تازگی داشت. تصور ما این بود در جلسه‌ای که ایشان می‌آیند خب ما هم آماده شویم برای رفتن، اما وقتی متوجه می‌شدیم که ایشان نمی‌آیند و در جلسه شرکت نمی‌کنند ما هم خیلی رغبتی برای شرکت در جلسه نشان نمی‌دادیم. و وقتی که یک مرتبه یا گاهی نمی‌رفتیم ایشان ما را بازخواست می‌کردند که چرا نرفتی، چرا شرکت نکردی؟ من نرفتم تو چرا نرفتی؟ ما را بازخواست می‌کردند.

و این مطلب را من احساس می‌کردم که تاکید و اهتمام ایشان یک جنبه اداری ندارد، یک جنبه سازمانی ندارد، که حالا یک روالی باشد و افراد بیایند و آن نظم به هم نخورد و همه افراد روی تعداد و کمیت حضور پیداکنند، نه این حرفها نیست. جلسه، اداره و محل کار و کارت زدن نیست که ساعت آدم بزند برود و بیاید و بگویند فلانی آمده، این یک دارویی است که باید به انسان در آن وقت برسد آنتی بیوتیکی است که باید

به انسان در آن موقع برسد نرسد، نقصان و ضرر در انسان پیدا می‌شود. غذایی است که باید به انسان در این وقت برسد، اگر نرسد بدن فرسوده می‌شود، قوای ایمنی خودش را از دست می‌دهد، قدرت برای بقاء خودش را از دست می‌دهد، این مطالب مطالبی است از خودم عرض نمی‌کنم. و این یک مطلبی است که ما نسبت به این مسأله در آن زمان خیلی توجه نمی‌کردیم، و اهمیاتی روی این قضیه نداشتیم. تأکیدهای ایشان ما را وادار می‌کرد که ما به این مطلب و مسأله فکر کنیم.

به طور کلی هر چیزی در تکالیفی که نسبت به ما وارد شده خاصیت خودش را دارد. و بعضی‌ها طور دیگری فکر می‌کنند، طور دیگری تصور می‌کنند. خدا رحمت کند رفیق عزیز از دست رفته مرحوم آقا سید مرتضی مقدسی ایشان می‌گفت آن زمان که ما با مرحوم آقا در ایام جوانی آشنا شده بودیم، ایشان تأکید بر غسل روز جمعه داشتند که حتماً رفقا در روز جمعه غسل انجام بدهند. و حتی ایشان می‌فرمودند که بعضی‌ها هم حکم و جوب کردند. علی‌کل حال ایشان خیلی روی غسل جمعه تأکید می‌کردند. می‌گفت من جوان بودم هنوز ازدواج نکرده بودم. یک روز آمدم منزل ایشان در روز جمعه آن موقع دوستان ایشان خیلی معدود بودند، خیلی محدود بودند، کل رفقای که ایشان در آن موقع با آنها حشر و نشر داشتند از رفقای خاص به چهار و پنج نفر نمی‌رسیدند. می‌گفت ما آمدیم منزل ایشان در روز جمعه و با ایشان صبحانه خوردیم و بعد ایشان گفتند که خب امروز شما غسل کردی؟ گفتم نه گفتم خب بلند شو برو و غسل کن. گفتم از منزل شما آمدم بیرون و در آن موقع سن من حدود سه سال بود، منزل هم همان میدان ژاله طهران کوچک حریرچیان طرف‌های عباس آباد بود. می‌گفت آمدم بیرون موقع بهار بود و خیلی هوای لطیفی بود و در بین الطلوعین بود و آن هم آن موقع طهران، این قضیه حدود پنجاه و شش هفت سال پیش است، نه این طهران الان که همه آن را دود گرفته، آن موقع طهران هوا خیلی خوب بود. طهران یکی از بهترین نقاط محسوب می‌شد که می‌آمدند خیلی از بیماران می‌آمدند طهران برای معالجه. می‌گفت من همین که آمدم و داشتم به سمت حمام می‌رفتم برای غسل کردن، یک مرتبه یک نفر را دیدم حالا بنده اسم نمی‌برم چون همه می‌شناسند و شخص معممی بود که دارد در بین این کوچه‌ها و درختها تازه سبز شده و بلبل‌ها هم می‌خواندند و در آن محله که خیلی از نظر فضا و سبزه و اینها خیلی فضای سبز خوبی داشت، این همین‌طور حرکت می‌کند و به آسمان نگاه می‌کند و خلاصه در این حال و هوای بهاری مستغرق است و همین‌طور دارد به این درختهای چناری که هست نگاه می‌کند، خلاصه خیلی مبتهج بود و دارد حرکت می‌کند. تا من را دید سلام علیکم و فلان و این حرفها، گفتم: کجا می‌روی؟ گفتم: دارم می‌روم غسل جمعه کنم. گفتم: می‌روی غسل بکنی؟ آخه آدم بلند می‌شود در این هوا، در این فضا، دستش را این‌طوری کرد، بلند شود برود غسل کند بیا و ببین چه خبر است، این درختان، این سبزه‌ها، این بلبل‌ها، این لطافت، آدم به جای اینکه بیاید قدم بزند استفاده کند ببیند خدا چه کرده. می‌گفت وقتی که من

این را از او شنیدم از آنجا فهمیدم که راه ما با این دو تاست، ما آب مان با این در یک جوب نمی رود. این در حال و هوای سبزه و درخت و علف و بهار است، با اینکه او هم با مرحوم آقا ارتباط داشت و حتی نسبت هم داشتند. با اینکه ارتباط داشت و او هم می آمد و می رفت، من گفتم این اینجا نمی ماند، این آدمی که به جای رفتن به غسل جمعه دارد در کوچه ها حرکت می کند و به درخت ها نگاه می کند و خلاصه در حال و هوای درخت است [اینجا نمی ماند] و همین طور هم شد یک مرتبه آمد و رفت، دوباره میلش کشید دوباره بیاید یک سرکی بکشد دوباره یک سالی رفت و دوباره دفعه سوم و بعد هم رفت که رفت. توجه می کنید؟

خب آن کسی که می گوید باید روز جمعه غسل کرد او خودش هوای بهار را بهتر از ما می فهمد، خودش لطافت هوا را بهتر از ما درک می کند، خودش استفاده از این فضا را بهتر از ما درک می کند. می گوید برو غسل بکن حالا منافاتی هم ندارد بالاخره آدم بعد هم می تواند [از لطافت هوای بهاری استفاده بکند] توجه می کنید؟ چرا می گوید برو غسل جمعه کن؟ به خاطر اینکه یک اثری در این غسل هست، در این عمل عبادی یک تأثیری هست که انسان اگر این عمل را انجام ندهد آن حظ لازم را برای ترقی روحی پیدا نمی کند. این یک قرص را در وقت خودش نخورده، این غذا که برای بدن مفید است در وقت خودش این غذا را تناول نکرده. از این نخوردن باعث می شود یک تأثیری در او بگذارد که در آن موقعی که باید از بعضی از مسائل عبور کند در آنجا توقف می کند، در آنجا می ایستد چون قرص را نخورده، دارو را نخورده، حالا یکی است، این یکی از مسائل است.

همین آقا! مرحوم آقا می فرمودند: یک روز ما به ایشان گفتیم که آقا فلان شخص از دنیا رفته برویم منزل ایشان برای تشییع و از بستگان ایشان بود. می گفتند که سوار ماشین ایشان شدیم، گفتند رفتیم دم منزل ایشان و منتهی در آنجا چون ماشین نمی توانست بایستد و ماشین های زیاد آمده بودند. مرحوم آقا گفتند ما پیاده شدیم که رفتیم به آن منزل و بعد که ایشان مثلا برود ماشین را جلوتر نگه دارد و بیاید. ایشان گفتند ما رفتیم در منزل و دیدیم بله جنازه در اینجا قرار گرفته و افراد هم هستند و فاتحه خواندیم و اینها و بعد از یک ربع یا بیست دقیقه همه که اجتماع کردند جنازه را بلند کردند و آمدند تشییع کردند. گفتند ما تشییع کردیم تقریبا حدود پانصد ششصد متری تا اینکه جنازه را گذاشتند در آن وسیله نقلیه و بردند برای [تدفین]. ما این راه را به دنبال جنازه آمدیم، من ندیدم ایشان را، یعنی از وقتی که رفتیم در منزل و بعد هم که آمدیم تشییع کردیم ایشان را ندیدیم، بعد وقتی آنها رفتند و ما برگشتم و متوجه شدم که ماشین در آنجا ایستاده و ما رفتیم و سوار شدیم و ایشان ما را آورد منزل. گفتم فلانی چرا

شما نیامدی؟ گفت: من داشتم اینجا مطالعه می کردم، تفسیر المیزان را در اینجا داشتم مطالعه می کردم و گفتم که شما تشریف ببرید آنجا و تا برمی گردید من از فرصت استفاده کنم و تفسیر المیزان را مطالعه کنم.

ایشان گفتند آخر آقا جان! عزیز من! تفسیر المیزان به جای خود و تشییع جنازه هم به جای خود، پس این دستور به تشییع جنازه برای کیست؟ برای مردم عادی است؟ برای ما نیست برای ما حالا چون که معمم هستیم یا اینکه نه! رسول خدا هم در مدینه هر کسی از دنیا می‌رفت می‌آمد به تشییع او، آن که دیگر پیغمبر بود. می‌آمد و از این تشییع بهره می‌برد نه اینکه حالا، هم بهره می‌رساند و هم خود بهره می‌برد.

ما نباید دستورات را رها کنیم به خاطر مسائل دیگر، البته آن بنده خدا نمی‌فهمید اصلا به نظرم این حرف‌ها را نمی‌فهمید، آن کسی که می‌آید نگاه به چنار می‌کند و می‌گوید به جای غسل جمعه به چنار نگاه کنیم خب تبعا این مطالب را خوب هضم نمی‌کند. مطالعه کردن خیلی خوب است، بهتر از آن شاید چیزی نباشد انسان بر معلومات خود بیفزاید دیگر از این بهتر نمی‌شود، به دنبال کسب علم برود از این بهتر نمی‌شود، از مطالبی که بزرگان فرموده‌اند استفاده کند و راه خود را بیابد از این بهتر نمی‌شود. ولی بعضی از دستورات یا همه دستورات به نحوی است که رعایت آنها یک تاثیر دیگری دارد.

بله! در تشییع تفسیر المیزان درس نمی‌دهند، فلسفه و عرفان در تشییع به آدم نمی‌گویند آنی که در تشییع است لا اله الا الله است و بلند بگو لا اله الا الله و نمی‌دانم محمد است رسول و علی ولی الله اینها را می‌گویند در تشییع، آدم همین‌ها را می‌گوید. ولی اینها یک تاثیر خاصی دارد که حتی خواندن تفسیر المیزان هم ندارد، مطالعه کتاب اسفار و نمی‌دانم فتوحات محیی‌الدین و فصوص هم ندارد. باید انسان تشییع را انجام بدهد، باید به دنبال این متوفی حرکت کند، باید این احساس و لمس را در خود ببیند که این مرده و فردا نوبت اوست. این احساس با خواندن تفسیر المیزان برای انسان هیچ وقت پیدا نمی‌شود. شما از اول تا آخر بیست جلد المیزان را هم مطالعه کنید این احساس پیدا نمی‌شود، وقتی این احساس پیدا می‌شود که خودتان با پای خودتان به دنبال جنازه بروید و جنازه را روی دوش بگیرید، ببینید که همینی که الان دارید او را می‌برید چند ماه گذشته خودش داشت دنبال جنازه حرکت می‌کرد، خودش با پای خودش داشت تشییع می‌کرد، الان شما دارید او را تشییع می‌کنید. این مهم است برای حرکت انسان، حالا آدم برود هی کتاب بخواند، توجه می‌کنید؟ هر چیزی جای خود را دارد، یعنی اثر خود را دارد، صحبت کردن سخنوری، نمی‌دانم مطلب شنیدن امثال ذلک اینها خیلی خوب است. حتی می‌خواهم این را عرض بکنم ما که هیچی، ما که جایگاهی نداریم، بزرگان و اولیا، مرحوم آقا رضوان الله علیه خب صحبت‌هایی که ایشان می‌کردند و مطالبی که می‌گفتند با مطالبی که ما می‌گوییم خیلی تفاوت داشت. ولی باز صحبت ایشان بر این اساس بود که باید انسان آنچه را که گفته می‌شود به عنوان دستور، به عنوان برنامه، به عنوان چیز باید یک به یک باید آنها را انجام بدهد تا بتواند آن حرکت و آن مسیر خودش را داشته باشد، محکم باید در آنجا بایستد. فلذا ما می‌بینیم در یک جریان که اتفاق افتاد تمام آن مصاحبت‌ها، تمام آن نشست و برخاست‌ها، تمام آن مجالس، تمام آن سخن‌ها، تمام آن صحبت‌ها

همه آنها رفت کنار و نگرش دیگر و فکر دیگر و مسائل دیگری به میان آمد که موجب شد راه انسان به طور کلی جدا شود، مسیر به طور کلی جدا شود. اینها برای چه بود؟ مال همان غسل جمعه نکردن و به جای تشییع نشستن و کتاب خواندن است، اینها برای آن است.

اگر آن موقع به جای نگاه کردن به علفها و درختها و نمی دانم صدای بلبلها و اینها شما می رفتی و می دیدی امروز چه گفتند و چه دستوری برای امروز هست آن را به جا می آوردی؛ حالا فرصت هم می کردی خب می رفتی قدم هم می زدی و پیاده روی هم می کردی و اگر آن روز به جای اینکه به تشییع بروی و آن احساس را در خود به وجود بیاوری و خودت را با فضای دیگر و عالم دیگر آشنا کنی و نکردی! اگر آن موقع این کار را می کردی امروز در تو حالتی بود که آن حالت را می گویند نور باطن؛ با آن نور تشخیص می دادی امروز چه کنی، و چه عملی انجام بدهی. آن نور در تو نیست، حالا که نیست می روی این طرف، می روی این طرف به این طرف اعتراض می کنی که چرا اینها نمی آیند این طرف، چرا اینها این کارها را نمی کنند. چون آن نور نیست وقتی آن نور نبود دیگر تشخیص بین حق و باطل هم میسور نیست، آدم نمی تواند دیگر تشخیص بدهد. آن چیزی که باید در ضمیر او باشد و ضمیر او را در موارد ابهام به سمت حق بکشاند آن در ضمیر او وجود ندارد. مسائل دیگر قضایای دیگر، صغری کبراهای دیگر اینها می آید و انسان در نقطه مقابل حق قرار می دهد چطور اینکه می آید به حق اعتراض می کند، می آید به حق اعتراض می کند.

به کسی که خود متحقق به حق است می آید اعتراض می کند، چرا شما این کار را نمی کنید؟ چرا باید این کار انجام شود، خب آقا جان شما داری به این می گویی، به این فرد داری می گویی به این داری دستور می دهی؟ به این داری می آموزی؟ این مطالب را خودش این قدر متوجه نیست، این قدر خودش نمی فهمد، این قدر خودش ترس از روز قیامت و فردا ندارد، این قدر خودش ترس از عدم انجام تکالیف و مسائل و مسئولیت هایی که متعاقبا متوجه او خواهد شد ندارد، تو می خواهی بهش یاد بدهی؟ تو می خواهی او را متوجه کنی؟ خنده دار است واقعا خنده دار است. یک کسی که سی سال چهار سال آدم برود پای صحبتش و پای درسش و پای مطالبش و اینها آن وقت در یک جا آقا شما نمی فهمی، راه اشتباه داری می روی بیا این طرف، خیلی خنده دار است. چرا؟ آن نور را ندارد، آن مسأله را ندارد.

یکی از چیزهایی که خیلی مرحوم آقا تاکید داشتند به خصوص در ماه رجب و شعبان و رمضان مسأله مراقبه بود. نسبت به مسأله مراقبه عجیب ایشان تأکید می کردند و رعایت آنچه را که انسان آن را باید به طور متقن انجام بدهد. این افرادی که در این فضاها هستند نسبت به این مسأله دچار مشکل می شوند، یعنی به جای اینکه دارای یک فکر صائب و حاد، تیز، و یک نگرش متقن و دقیق در امور باشند به واسطه همین تذبذب و به واسطه همین این طرف و آن طرف را نگرستن و به واسطه این تشویشی که در آنها به وجود می آید و به واسطه

این تردیدی که در آنها به وجود می‌آید، اینجا می‌بینیم که از راه می‌مانند. فکر به این طرف و آن طرف می‌کشیده می‌شود، یک فکر صائبی ندارند.

و مهمترین چیز برای یک سالک فکر صائب است یعنی مستقیم، یعنی محکم، یعنی بدون تزلزل، یعنی بدون تردید، یعنی بدون اما و اگر. کسی که همیشه در اما و اگر به سر می‌برد در جای خود همیشه توقف می‌کند و قدم از قدم بر نمی‌دارد. آن شخصی حرکت می‌کند که فکرش صائب است، مستقیم است، چه کنم چه کنم در کارش نیست، هی این طرف بزند آن طرف بزند در کارش نیست، وقتی یک مطلب را نسبت بهش یقین پیدا کرد اطمینان پیدا کرد، دیگر هی نمی‌آید این طرف و آن طرف، خب برویم ببینیم آنجا چه خبر، برویم ببینیم آنجا چه خبر، حالا شاید آنجا هم یک خبری باشد شاید آنجا هم یک فیضی ببریم، شاید آنجا هم یک چیزی استفاده بکنیم، همین که می‌گوید برویم ببینیم آنجا چه خبر، خراب شد! تمام شد! یعنی همه چیز ریخت به هم، تمام آن یافته‌ها همه به هم ریخت، آن استقامتی که لازمه حرکت است آن استقامت از او گرفته می‌شود، آن استقامت گرفته می‌شود.

چرا می‌گویند در نماز انسان فکرش این طرف و آن طرف نرود، اول باید حالت اطمینان در او پیدا شود، حالت سکونت پیدا شود بعد نماز بخواند. این طور نیست که آدم بیاید وضو بگیرد و سجاده پهن کند بعد بگوید الله اکبر. صبر کند یکی دو دقیقه صبر کند دو سه دقیقه صبر کند، وقتی که آرامش پیدا کرد؛ از این طرف و آن طرف و ذهنش این طرف و آن طرف مستقیم شد، آن موقع بلند شود برای نماز خواندن. این برای همین است، چون با این حالت تشویش وقتی شما می‌گویید ایاک نعبد فایده‌ای ندارد، هیچ فایده‌ای ندارد انگار که ضبط صوت گفته. اهدنا الصراط المستقیم نتیجه‌ای ندارد ضبط گفته، مثل یک روباتی که انسان آن را کوک می‌کند شروع می‌کند و می‌آید تمام این کارها را انجام می‌خواهد خیلی هم خوب و متقن با عبارت صحیح ولی چقدر به این روبات می‌رسد؟ فایده‌ای نمی‌برد و اندازه سر سوزنی تقدس و ارزش پیدا نمی‌کند، می‌اندازند کنار، کارش را انجام داد برود آنجا سر جای خودش، برود همان جا.

این به خاطر همین است که انسان همیشه با فکر صائب می‌تواند به سمت خدا برود نه با فکر مذبذب، نه فکر در حال تردید. بزرگان تمام سعی‌شان بر این بود که ما را به این فکر صائب قرار بدهند، ذهن ما را مستقیم کنند، فکر ما را متقن کنند، تردید و اگر و شاید و حالا این چه طور می‌شود و حالا این آقا راست می‌گوید یا نمی‌گوید، اینها همه باعث توقفی است که برای انسان پیدا می‌شود همین جا می‌ایستد. ده سال، پانزده سال، بیست سال هم بگذرد همان سابقی است نرفته جلو، نفسش از دنیا نبریده، فکرش نیامده این دنیا را کنار بزند و آن حق را ببیند. لذا در یک قضیه‌ای که پیش می‌آید در یک امتحانی که پیش می‌آید، در یک معزلی که پیش می‌آید یک دفعه می‌بینی همه رفتند این طرف.

ایشان فرمودند در یک قضیه‌ای که پیش آمد، غیر از چند نفر دستشان را این طوری کردند غیر از چند نفر، تمام رفقای ما دلشان لرزید، و حتی خیلی‌ها در نقطه مقابل قرار گرفتند امثال همین افرادی که عرض کردم، در نقطه مقابل قرار گرفتند. چرا دل می‌لرزد؟ چون از اول صائب نیست، محکم نیست بگوید همین است و غیر از این نیست، نه! وقتی نیست، آقا جمعیت را ببین، خب مگر می‌شود اینها خلاف کنند، آقا علما را ببین مگر می‌شود اینها چیز کنند یعنی تو فقط راست می‌گویی، خب اینها همه اشتباه می‌کنند؟ فقط شما راست می‌گویید؟ اینها همه خطا می‌کنند، شما فقط حرفت درست است.

ببینید اینها از کجا پیدا می‌شود؟ از همان تردیدهای قبل، از همان تذبذب‌های قبل، از همانی که از اول درستش نکردیم، از همانی که از اول آن را به حساب و به کتاب نیاوردیم، آن جا می‌آید تا وقتی که این رودخانه آرام است، این بستر آرام است خب مشکلی پیش نمی‌آید و دعای سمات می‌خوانیم و نمی‌دانم فرض بکنید که شب‌ها دعای ابو حمزه و گریه می‌کنیم و خودمان هم وقتی دعا می‌خوانیم اشک از چشممان می‌آید. اینها را من با چشم خودم دیدم! خودمان هم وقتی دعا می‌خوانیم اشک از چشم می‌آید، اما اینها همه چیست؟ هنوز امتحان نیامده، هنوز مسأله‌ای که باعث این تلاطم دل و تلاطم نفس و فراز و نشیب است نشده، زمانه دارد آرام پیش می‌رود، مسائل دارد آرام پیش می‌رود، مطلب خاصی نیست، یک خروش و جنبه اجتماعی وجود ندارد، همه سرشان به کار خودشان است، خیلی خب ما هم همین طور مثل بقیه، سرمان به کار خودمان است می‌آییم و می‌رویم و دعا می‌خوانیم و مجالس خودمان را داریم، ذکر خودمان را داریم و تصور می‌کنیم داریم حرکت می‌کنیم ولی داریم درجا می‌زنیم. یک

دفعه آن امتحان پیش می‌آید، آن امتحانی که با حرکت نفس به آن سمت می‌خواند، امتحان هم برای همین است دیگر، اصلا امتحان یعنی چیزی می‌آید که انسان را باید عبور بدهد، انسان را باید بگذراند و از یک مرحله به مرحله دیگر ببرد اصلا امتحان معنایش این است.

چه کسانی در این امتحان قبول می‌شوند؟ آنهایی که رفتند درس خواندند نه به جای درس خواندن رفتند در پارک و فوتبال بازی کردند، کسی که رفته خب موقع امتحان هم نمی‌تواند مسأله را جواب بدهد، از عهده امتحان هم نمی‌تواند بریاید. آن کسی که رفته شب تا صبح درس خوانده، آن کسی که رفته به جای بازی و فیلم تماشا کردن و تلویزیون و این حرف‌ها سرش در کتاب بوده او می‌تواند این سوالها را فردا جواب بدهد، اما آن کسی که این کار را نکرده نمره نمی‌آورد، فایده‌ای ندارد. وقتی آن امتحان پیش آمد آن حرکت و مسائل پیش آمد، در اینجا چون این دارای یک نفس صائب است که بگوید همین است و غیر از این نیست، هر کسی بیاید بگوید من از جایم تکان نمی‌خورم، تمام دنیا بیاید بگوید یک طرف من این طرف ایستادم یقین می‌کنم که نمی‌کنم، چون در یک همچنین مرحله‌ای نیست؛ خواهی نشوی رسوا هم‌رنگ جماعت باش، می‌رود به همان



سمت و طرفی که دل به آن طرف گرایش دارد.

بعد از پیغمبر چه شد، چی شد بعد از پیغمبر؟ تا وقتی که زمان پیغمبر بود همین زمینه آرام بود، صاف بود یک مرتبه یک تلاطم و موجی افتاد، شهادت پیغمبر و از دنیا رفتن، وقتی که این پیدا شد یک دفعه افراد همه گفتند وای پیغمبر رفت! پیغمبر فوت کرد فوت کرد! خب پیغمبر فوت کرد که فوت کرد، حالا اگر شما بودید چه می گفتید: خب فوت کرد، او هم مثل افراد دیگر باید فوت کند البته شهید کردند پیغمبر را فوت ایشان فوت عادی نبود، پیغمبر را با سم شهید کردند ولی خب پیغمبر علی کل حال فوت کرد دیگر. خیلی خب! حالا که پیغمبر فوت کرد خدای پیغمبر هم فوت کرد با پیغمبر خدا هم رفت در زمین، نه بابا! خدا سر جایش است **الرَّحْمَنُ عَلَى الْعَرْشِ اسْتَوَى** طه، ۵ پیغمبر رفت بدنش رفت. ولی شما که یقین داری شما که جریان غدیر را به یاد داری، شما که هزار دفعه از پیغمبر شنیدی که وجود باقی من پس از من در این شخص تجلی می کند. شما که این همه راجع به علی از زبان پیغمبر شنیدی، شما در یک حالت استقامت و اتقان از نفس قرار گرفتی؛ وقتی که حرکت می کنند به سمت سقیفه، گله دارند می روند آنجا تا اینکه آنجا نمی دانم خلیفه درست بکنند شما چی می گویی؟ شما چشمت به جمعیت است یا نه؟ همین طور هر هر نگاه می کنی، هی! یابوها را ببین، گاو و گوساله است که دارد می رود سقیفه! هیچ تکان نمی خوری، چرا؟ متقن، بدون تذبذب و محکم روی آن چیزی که

انباشته کردی الان قرار داری. اگر به جای یک سقیفه هزار تا سقیفه هم درست شود همان است تکان نمی خورد این طرف و آن طرف نمی رود این مال چیست؟ آنجا کار را درست کردی، در زمان پیغمبر این بنا را چیدی، در زمان پیغمبر آمدی و خودت را در این جایگاه قرار دادی، یک سقیفه دو تا سقیفه، ده تا سقیفه هم درست بکنند، خب بکنند به من چه مربوط است؟ وقتی قرار باشد همه سم بخورند چرا من بروم لیوان سم را بخورم بگذار بقیه بخورند. وقتی قرار است یک ماری بیاید همه را نیش بزند چرا من دستم را ببرم در دهانش، بگذار بقیه را نیش بزند، وقتی من می دانم این سمش از بین می برد، مگر مریض هستم، مگر دیوانه هستم، توجه کردی؟

این افرادی که رفتند به سمت سقیفه همه اینها معاند نبودند، معاند یک عده خاصی بودند. اینها افرادی بودند که راه خودشان را در زمان پیغمبر متقن نکردند، از این فرصت استفاده نکردند که مسیر خودشان را محکم کنند، حالا که پیغمبر از دنیا رفت حالا دیگر در سرشان نزنند چه کنم چه کنم، وقتی مردم رفتند ای داد رفتند دیگر، همه مردم رفتند مسأله ای نیست حالا رفتند دیگر، ما هم بالاخره ما هم نمی توانیم یک نفر، یک دست که صدا ندارد، حالا بلند شود بیاید و بخواهد با اینها مقابله کند و شیطان می آید و زن و بچه هم می شوند و رفیق و غیر رفیق و همسایه هم ضمیمه و آدم را دیگر می کشانند پشت سر همانهایی که انتخاب کردند. دیگر

نمی‌گویند برو آنجایی که خانه وحی است، به آنجا نمی‌کشانند. اما اگر مثل سلمان بودی، اگر مثل عمار بودی، اگر مثل مقداد و عرض کنم که اباذر و اینها بودی آنها نه محکم می‌ایستند، سفت و به ریش همه خلایق می‌خندند، برو آقا جان چی دارید می‌گویید، چی دارید می‌گویید.

گاهی برای انسان این اتفاق می‌افتد! آدم می‌بیند عجب این حرفی که می‌فهمد آخر چرا بقیه نمی‌فهمند، چرا نمی‌فهمند؟ من یک وقت به این قضیه مبتلا شده بودم، بعد حالا حوصله نداریم دیگر دوباره یاد خاطرات مکدر بیفتیم و اینها واقعا می‌گفتم چرا این چیزی که من می‌فهمم نمی‌فهمند، چرا بقیه نمی‌فهمند، یعنی گیر کرده بودم. آخر یک وقتی آدم یک معمایی می‌گوید، یک وقت یک مسأله مشکلی، یک وقتی نمی‌دانم این معادله درجه دو و سه می‌خواهیم حل کنیم. این که دو دو چهارتاست چرامی گوید هفت تا، آخر مگر دو دو تا می‌شود هفت تا؟ می‌گوید نه هفت تا، عجب! نماز می‌خواند، روزه می‌گیرد واللّه همین دو چیز عصر جمعه و دعای سمات می‌خواند، چرا نمی‌فهمد؟

آن زمان که زمان مرحوم آقا بود نیامد خودش را متقن کند، نفس خودش را متقن کند، بسازد خودش را، نتیجه‌اش چه می‌شود؟ نتیجه‌اش این می‌شود وقتی شرایط تغییر پیدا می‌کند، راههای دیگری برای انسان [پیدا می‌شود] آن راهها می‌آید جلو و انسان خب باید به خدا پناه ببرد. اینجاست که مرحوم آقا خیلی تأکید روی این مطلب داشتند، بسیار بسیار تأکید که آنچه را که به شما گفته می‌شود بگیری و به همان هم عمل کنید و هی به این طرف و آن طرف نگاه نکنید. امروز بنزین گران شد، فردا آبغوره ارزان شد، امروز نمی‌دانم. اینها همه چیزهایی است که می‌آید ذهن را از آن مسیری که هست [می‌آورد بیرون].

امروز در آن طرف دنیا دعوا شد در آن طرف دنیا صلح شد. نه دعوایش به درد من می‌خورد نه صلحش چیزی گیر من می‌آید، هیچ کدام! فقط تنها نتیجه‌اش این است که ذهن من آلوده می‌شود، ذهن من آشفته می‌شود و ذهن من از آن حدّت و از آن اتقان و از آن احکام و از آن صلابتی که لازمه برای حرکت است ساقط می‌شود به واسطه همین مسائل.

خیلی ایشان روی این مطلب دقت داشتند و من می‌توانم در اینجا اعتراف کنم و اقرار کنم که آن مطالبی که ایشان در آن زمان می‌فرمودند برای این زمان ما گفتند، برای همین که ما الان هستیم. آن موقع حرف الان ما را می‌زدند، گرچه خب در آن موقع در جای خودش هم مسائل بوده، ولی از هیچ زمان و از هیچ موقع تمسک به مطالب آنها از این زمان اهمیت بیشتری ندارد. انسان همانی که آن بزرگان گفتند، همان مطالب، همان روش، همان تفکر و همان عمل و همان سیره، همان ها را بگیر و به چیزی هم کار نداشته باشد که در این دنیا چه می‌گذرد و فلان می‌گذرد. برویم ببینیم آن طرف دنیا چه می‌گذرد، آن طرف چه خبر، این طرف همین است، یک روز قهر است یک روز آشتی است، یک روز جنگ است یک روز صلح است. یک روز آن می‌گوید

بالای چشمت ابروست، تفنگ‌ها را بزنی، یک روز آن می‌گوید نه آقا زیر ابروت چشم است. می‌گوید خب حالا دیگر همه بیاید با هم صلح کنیم و با هم چه کنیم. دنیا همین است به همین وضع می‌گذرد، ما چرا همراه اهل دنیا در دنیا حرکت کنیم؟ ما چرا قافیه را ببازیم، ما چرا که یک همچین گوهری دستمان آمده از دست بدهیم، حالا دست دیگران نیامده انجام می‌دهند خب خودشان می‌دانند. دست ما که آمده، چرا کوتاهی کنیم خیلی است ها! دست ما آمده دیگر بسم الله همین کتاب‌های مرحوم آقا مگر چیست؟ همین سخنرانی‌هایی که اینها کردند خب همین است دیگر همین که دست ماست، همین مطالب است.

بنده قسم می‌خورم در اینجا که در بسیاری از مواردی که برای من ابهام پیش می‌آید، تردید پیش می‌آید همان مطالب مرحوم آقا و همان طرز تفکر مرحوم آقا فقط آمده و دست مرا گرفته و خلاصه راه و روشی برای خود انتخاب کردیم. یعنی الان هم من در همان فضا حرکت می‌کنم، صاف مرحوم آقا را می‌آورم در کنار خودم، که اگر ایشان الان بودند چه می‌کردند و چه تصمیمی می‌گرفتند؟ بالاخره من ایشان را می‌شناسم دیگر، من پسرشان هستم، کسی نمی‌تواند بگوید من خبر ندارم، من بالاخره می‌دانم چه خبر است. می‌آورم در کنار خودم که اگر ایشان بودند راجع به این قضیه چه می‌کردند، راجع به این مسأله چه رأی می‌دادند راجع به این انتخاب چه انتخابی می‌کردند؟ و بعد می‌بینم نه همان است درست است مسأله. و گذشت زمان هم صحبتش را به اثبات می‌رساند و رسانده، توجه می‌کنید؟ خب این چیست؟

این همان گوهری است که گذشتگان این گوهر را در اختیار ما قرار دادند دیگر. اینهایی که آمدند زحمت کشیدند و کتاب نوشتند، اینهایی که گفتند اگر تمام اعضای بدن مرا قطعه قطعه کنند یک خط از آنچه را گفتم دست بر نمی‌دارم، خب اینها آمدند این مطالب را در اختیار ما قرار دادند و انشاءالله امیدواریم که خداوند توفیق عمل به اینها و متابعت از این رهنمودها و این برنامه‌ها و مبانی نورانی را به همه ما خداوند انشاءالله عطا کند.

**اللهم صلی علی محمد و آل محمد [قم / سخنرانی روز عید غدیر ۱۴۳۶]**

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

و صَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِنَا وَ نَبِيِّنَا أَبِي الْقَاسِمِ مُحَمَّدٍ

وَ عَلَى آلِهِ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ وَ اللَّعْنَةُ عَلَى أَعْدَائِهِمْ أَجْمَعِينَ

قال الله الحكيم في كتابه الكريم:

الَّذِينَ يَتَّبِعُونَ الرَّسُولَ النَّبِيَّ الْأُمِّيَّ الَّذِي يَجِدُونَهُ مَكْتُوبًا عِنْدَهُمْ فِي التَّوْرَةِ وَالْإِنْجِيلِ يَأْمُرُهُمْ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَاهُمْ عَنِ الْمُنْكَرِ وَ يُحِلُّ لَهُمُ الطَّيِّبَاتِ وَ يَحْرِمُهُمُ الْخَبَائِثَ وَ يَضَعُ عَنْهُمْ إِصْرَهُمْ وَ الْأَغْلَالَ الَّتِي كَانَتْ عَلَيْهِمْ فَالَّذِينَ آمَنُوا بِهِ وَ عَزَرُوهُ وَ نَصَرُوهُ وَ اتَّبَعُوا النُّورَ الَّذِي أُنزِلَ مَعَهُ أُولَئِكَ هُمُ

در این آیه خداوند صفات مؤمنین واقعی را که به پیامبر ایمان آورده‌اند و در راستای آن ایمان پایداری کرده‌اند را بیان می‌کند. می‌فرماید: مومنین کسانی هستند که متابعت می‌کنند از آن پیامبری که از طرف ما فرستاده شده است، و امّی است یعنی درس نخوانده است، و او را در تورات و انجیل نام بردیم و از او یاد کردیم. این پیامبر به معروف آنها را امر می‌کند و از منکر برحذر می‌دارد، از کار ناشایست برحذر می‌دارد؛ طیبات را برای آنها حلال می‌کند و خبائث را حرام؛ و ثقل و ضیق را از آنها برمی‌دارد و غل‌هایی که بر گردن آنها افتاده است، آنها را یکی پس از دیگری می‌گشاید. حال کسانی که ایمان بیاورند به این پیامبر و او را تعزیر کنند، کمک کنند، یاری کنند و به دنبال آن نوری باشند که با او فرستاده شده است، این‌ها از جمله رستگاران هستند.

امروز روز عید غدیر است، روز ابراز و اظهار و نصب ولایت امیرالمؤمنین علیه‌السلام است. ما از ولایت و مفهوم و پیام غدیر، چقدر متوجه شده‌ایم؟ راجع به این پیام تفسیرهای مختلفی شده است. خب بعضی مثل اهل تسنن قائلند به این که فقط روز عید غدیر، یک روز و یک واقعه تاریخی است که اگر حالا انکار نکنیم که بقیه انکارش هم می‌کنند پیغمبر آمد راجع به اهل بیت خود به مردم توصیه کرد: حال که من از این عالم می‌روم مواظب آنها باشید، بالاخره این‌ها منتسبین به من هستند، این دختر من است، او داماد من است، این‌ها نوه‌های من هستند، فقط در همین حد و بیش از این پیام دیگری ندارد.

بعضی‌ها از خود اهل تسنن پا را از این فراتر گذاشتند و گفته‌اند که چطور ممکن است که یک پیغمبر با این خصوصیات و با این فضائل و مکارم، ده‌ها هزار نفر را جمع کند در آن بیابان و بعد یک هم‌چنین مطالبی را بیان کند، افراد عادی هم‌چنین کاری را نمی‌کنند؛ حال چه رسد به این که پیامبری این‌چنین، این‌گونه سخن بگوید و این عمل را انجام بدهد. منظور این است که در مسائل دینی به یک هم‌چنین فردی مراجعه کنید و امور خود را از او پرسید. چطور این که در خود زمان امیرالمؤمنین علیه‌السلام این مسأله انجام می‌شد، خلفا می‌آمدند در مسائل خودشان، در گرفتاری‌ها و مشکلات به امیرالمؤمنین علیه‌السلام مراجعه می‌کردند، در قضاوت‌هایی که می‌کردند و چه بسا اشتباه بود و امیرالمؤمنین به داد آنها می‌رسید. و بارها شنیده شد که خلیفه اول و خلیفه دوم، سخن به مدح امیرالمؤمنین می‌گشودند و نسبت به آن حضرت ابراز تکریم می‌کردند، و خب چاره‌ای هم نداشتند، چون بالاخره آن کسی که می‌تواند گره از مشکلات بردارد تنها شخص شخیص امیرالمؤمنین بود. در خیلی از مسائل، مثل مسائل فقهی، مسائل علمی، افرادی که از جاهای مختلف می‌آمدند و از ادیان مختلف بودند و مباحثاتی که می‌کردند هیچ‌کدام از این‌ها، از عهده برنمی‌آمدند و فقط امیرالمؤمنین علیه‌السلام پاسخگو بود. خب این را همه می‌دیدند و در مرآی و منظر همه بود.

آن شخص می‌آمد و می‌گفت خلیفه پیغمبر کیست؟ می‌گفتند که این شخصی که در این جاست.

می‌آمد و می‌دید خلیفه اول است. سؤال می‌کرد و در جواب می‌ماند و نمی‌توانست پاسخ بدهد. امیرالمؤمنین به داد او می‌رسید، بی‌هیچ‌گونه ادعا و بی‌هیچ‌گونه ابراز و بدون هیچ‌گونه مقام اثبات، مطالب را حضرت می‌فرمود و بعد سرش را می‌انداخت پایین و می‌رفت در منزل خودش و کاری به کسی نداشت. خوب طبعاً باید یک هم‌چنین فردی مورد تکریم قرار بگیرد و نسبت به او اظهار تواضع و تزلزل و فروتنی بشود.

این هم تفسیر دیگری از این واقعه‌ای که اتفاق افتاد، که البته امروزه هم یک هم‌چنین تفسیری از واقعه غدیر مطرح است. خیلی‌ها می‌گویند منظور پیغمبر این است که در مسائل دینی خودتان، راجع به جهنم و بهشت خودتان، راجع به تکالیف خودتان، راجع به امور دینی، امور اخلاقی و راجع به تربیت و تزکیه باید به یک هم‌چنین فردی مراجعه شود. خوب این حرف تا حدودی صحیح هم هست، البته در صورتی که طرف دیگر را نکند و بخشی از واقع را بخواهد بیان کند، نه تمام واقع را.

به طور کلی پاسخ مطالب بایست به صورت منطقی داده شود. اگر یک مطلبی راجع به یک قضیه‌ای گفته می‌شود یا یک واقعه‌ای یا یک برداشتی می‌شود، گرچه آن برداشت اشتباه است، مقتضای فضای علمی و جامعه علمی و منطقی این نیست که با درستی و با طرد و تضییق، پاسخ برای مسائل داده شود؛ بلکه باید نسبت به مسائل، پاسخ‌های علمی و منطقی داده شود.

اسلام و مکتب تشیع مکتب منطقی است، نه مکتب درشت‌گویی و درشت‌خویی و ایجاد جو نامناسب، این خارج از مکتب تشیع است و رسم بزرگان دین بر این نبوده است.

و بعضی تفسیر دیگری می‌کنند از این واقعه غدیر و آن، این است که خلافت و حکومت باید بعد از پیغمبر به این فرد منتقل بشود. کاری نسبت به مسائل علمی و دینی و پرسیدن مسائل و این‌ها ندارند، کاری به این‌که این قضیه مربوط به تربیت و تزکیه و رشد و تربیت نفوس و به دست گرفتن مصالح و مفاسد فرد است ندارند، به دنبال این هستند که آن حکومت و خلافت و امر و نهی که در زمان رسول خدا به واسطه آن حضرت، در میان امت ساری و جاری بود، با ارتحال پیغمبر این منصب و این موقعیت به این فرد باز می‌گردد. این معنا و مفهوم و پیام غدیر است.

یعنی چنانچه در زمان رسول خدا، حاکم اسلام و حاکم مجتمع خود شخص پیغمبر بود، پیغمبر دستور برای انجام فلان مطلب را می‌داد، دستور برای فلان توقف را می‌داد، نامه به این طرف و آن طرف می‌نوشت، سلاطین را به راه حق و راه راست دعوت می‌کرد، دستور برای جنگ می‌داد، مصالحه می‌داد، به طور کلی زمام امور مسلمین و اجتماع در زمان پیغمبر بر عهده آن حضرت بود، همین مطالب که ما امروزه در اجتماعات مشاهده می‌کنیم، این مسأله به شخص امیرالمؤمنین علیه‌السلام منتقل می‌شود و این همان معنای رائج و دارج و متعارفی است که ما در میان خود مشاهده می‌کنیم.

یعنی وقتی که در واقعه غدیر مراجعه می‌کنیم و من کنت مولاه فهذا علی مولاه را از رسول خدا می‌شنویم و آنچه را که تا به حال شنیدیم اقتضای همین را می‌کند که امر و نهی به دست من بود، امور اجتماع به دست من می‌گذشت، از این به بعد به دست پسر عم من و دامادم علی بن ابی‌طالب است. البته خب بعضی‌ها يك مقداری مطلب را بهتر و عمیق‌تر متوجه می‌شوند و می‌گویند که مسأله انتصاب أميرالمؤمنين، يك مسأله انتصاب عادی نیست که يك وزیری بیاید و يك معاون برای خودش منصوب کند، يك رئیس جمهوری بیاید و برای خودش يك وزیری را منصوب کند. تا دیروز این فرد مثل سایر افراد در خیابان راه می‌رفت و کسی جواب سلامش را هم نمی‌داد، حالا امروز به واسطه انتصابی که شده، همه تا نود درجه جلویش رکوع و سجود هم به جای می‌آورند! خب این انتصابات، انتصابات اعتباری است که ممکن است حالا براساس يك مبنایی باشد و ممکن است اصلاً مبنا نداشته باشد. راحت و دیگر راحت‌تر!

خب این مطلب به این کیفیت در واقعه غدیر نبوده است، بلکه در واقعه غدیر براساس ملاك بوده است. انتصاب پیغمبر گرچه از ناحیه پیغمبر است ولی براساس يك ملاك است، که آن ملاك، ربط است. همان طوری که خود رسول خدا ربط با پروردگار داشت، انتصاب أميرالمؤمنين هم براساس این ربط صورت گرفته است. یعنی از ناحیه پروردگار، حضرت موظف شدند بر این که این مسئولیت را انجام بدهند چطور این که در آیه شریفه است **يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ الْهَادَّةُ**، ۶۷ ای پیامبر از طرف پروردگار تو باید این مطلب را بگویی نه از طرف خودت، بلغ ما انزل اليك من ربك، پروردگارت گفته این کار را بکن، پروردگارت به تو دستور داده که این رسالت را انجام بده و این مطلب را به مردم ابلاغ کن.

این‌ها مطالب مختلف و تفسیرهای مختلفی است که از این واقعه به عمل آمده است. اما حقیقت قضیه چیست؟ یعنی واقعا رسول خدا در روز غدیر به دنبال چه مطلبی می‌گشت؟ و چقدر مسأله مهم بود تا این حد که خدای متعال پیغمبرش را تهدید کند، که اگر تو این کار را انجام ندادی تمام کارهای بیست و سه ساله‌ات را، همه را بر هوا می‌فرستیم، آیه این را می‌گوید. تمام زحمات بیست و سه ساله‌ات را پوچ می‌انگاریم و تمام کارهایی که در این بیست و سه سال انجام دادی، همه را محو می‌کنیم و همه را به دیوار می‌زنیم وان لم تفعل فما بلغت رسالته، کأنّ اصلاً هیچ کاری انجام نداده‌ای! این چه قضیه‌ای بوده است که پیغمبر تا این حد مورد عتاب و خطاب قرار گرفته است و رسول خدا به این کیفیت از طرف پروردگار با این عبارتهای غلاظ و شداد مأمور

شده است که این را انجام بدهد.

خب حال که اهل تسنن و برادران عامی ما به این مسأله ملتزم نشده‌اند طبق آیه شریفه بدون عناد و بدون چشم‌پوشی از واقعیات و بستن چشم به روی واقعیات، همان‌طوری که خب خیلی از این‌ها اعتراف کرده‌اند و این مطلب را نپذیرفتند و ولایت امیرالمؤمنین علیه‌السلام را نپذیرفتند و واقعه غدیر را حمل بر مسائل دیگر می‌کنند مثل توصیه پیغمبر به اهل بیتش؛ بسیار خب! آنها هم می‌گویند ما اهل بیت پیغمبر را دوست داریم و تکریم می‌کنیم و احترام می‌گذاریم، خب راست هم می‌گویند و این کار را هم انجام می‌دهند، غیر از معاندین خودشان، بقیه به اهل بیت پیغمبر احترام می‌گذارند. الان عده کمی هستند که این‌ها از نواصب و جاهلین هستند و مخالف و معاند با اهل بیت، ولکن بقیه نه، این‌طور نیست، اسماء بچه‌هایشان را اسماء ائمه می‌گذارند. اصلا در بسیاری از این ممالک اسلامی و ممالک عربی، برای موالید ائمه مجالسی می‌گیرند، شیرینی می‌دهند، و توسل می‌جویند و نذر می‌کنند.

خب این‌ها چیزهایی است که معمول و مرسوم است، ولی صحبت در این است که ولایت امیرالمؤمنین را نپذیرفته‌اند و آنچه را که مورد نظر پیغمبر است نپذیرفته‌اند. این که پیغمبر آمد و این مطلب را با این غلاظ و شداد بیان کرد، معنایش این است که این افراد به طور کلی اصل رسالت پیغمبر را قبول ندارند. چرا؟ چون ابلاغ این مسأله و رساندن این مسأله به مردم مساوی است با اثبات رسالت پیغمبر و نفی این مطلب مساوی است با نفی رسالت پیغمبر. اگر این رسالت را انجام دادی، به رسالت خود در این بیست و سه سال عمل کردی؛ و اگر این رسالت را انجام ندادی، این بیست و سه سال بر هوا رفته است.

پس کسی که واقعه روز غدیر را بر آن مبنا و بر آن مسیر و بر آن هدف و بر آن ذهنیتی که پیغمبر، براساس آن ذهنیت و براساس آن هدف و براساس آن دستور از ناحیه پروردگار نپذیرد، خود پیغمبر را نپذیرفته است. دو دو تا چهار تا، خیلی واضح و خیلی آشکار، نیاز به رمل و اسطرلاب و معما ندارد. چون رسول خدا تبلیغ ولایت امیرالمؤمنین و این رسالت را مساوی با همان رسالت خود در میان مردم قلمداد می‌کند.

حال سوال این است که آیا منظور از این واقعه غدیر فقط حکومت است؟ یعنی یا علی! بعد از من خلیفه تو هستی، باید بیایی در میان مردم حکومت کنی، امر و نهی کنی و این‌طور کنی، آن‌طور کنی، خب این چه اشکال دارد یک کسی دیگر بیاید این کار را انجام بدهد؟ آدم خوبی هم باشد، نمی‌گوییم آدم معاندی باشد مثل آن‌هایی که آمدند و چه کردند و چه کردند و برای تثبیت خلافت خودشان، حاضر شدند تا آنجایی پیش بروند که دختر پیغمبر را بین در و دیوار تکه تکه کنند. توجه کردید؟

نه! حالا ما نمی‌گوییم مثل آنها، یک آدمی بیاید، یکی از صحابه بیاید، فرض کنید مثل سعدبن عبادة، مثلا یک فرد عادی بیاید بگوید که من حکومت را به دست می‌گیرم، امیرالمؤمنین هم باشد، مخلص

أمیر المؤمنین هم هستیم، اصلاً أمیر المؤمنین را می‌آوریم امام جماعت می‌کنیم و پشت سرش هم نماز می‌خوانیم، نه مخالفتی می‌کنیم نه هیچی، دستورات دین را هم از أمیر المؤمنین می‌پرسیم. نمی‌دانم آیا متنجس، مُنجَس هست یا نیست؟ فرض بکنید که آیا فلان شک در حال احرام، اخلال به آن وارد بشود، حکمش چیست و کفاره‌اش چقدر است و امثال ذلک. مسائل مان را می‌پرسیم، مگر الان ما این کار را نمی‌کنیم؟ هر کسی بلند می‌شود از یک مرجعی رساله را می‌گیرد می‌گذارد در طاقچه و در قضایا و مسائل باز می‌کند و می‌بیند. حالا آن مرجع حاکم است؟! ده تا صد تا حاکم که نداریم یک حاکم بیشتر نداریم. هر کسی برای خودش یک مقلدی دارد و از او تقلید می‌کند، یک مرجعی دارد که به او مراجعه می‌کند، او می‌گوید آن مرجع بهتر است، او می‌گوید آن مجتهد اعلم است، و نه دعوایی است و نه با هم [مخالفت] می‌کنند. ممکن است دو تا شریک با همدیگر دو تا رساله مختلف داشته باشند، این از یکی تقلید بکند، این می‌گوید من این را اعلم می‌دانم، او می‌گوید من آن را اعلم می‌دانم، ولی در مسائل با همدیگر کنار می‌آیند، چون کنار نیایند به ضررشان است و باید در این جا و در آن مسائل

حساس اختلافات را کنار بگذارند و چه مسأله‌ای حساس‌تر از این مسائل! توجه می‌فرمایید؟  
خب در آن زمان هم همین‌طور بود افراد می‌آمدند، چه اشکال داشت یک نفر مانند مهاجرین یا مثل انصار بیاید حکومت کند؟ یعنی واقعا ما باید به این مسأله برسیم، باید ببینیم، این افرادی که به فهم‌های مختلف از این قضیه رسیده‌اند چه عاملی باعث شده است؟ چه باعث شده که آنها به این نتیجه برسند؟! این مسأله جای حرف است. آیا واقعا به قضیه غدیر آن‌طوری که باید و شاید پرداخته شده است و چه پیامی در این قضیه غدیر برای افراد وجود دارد؟

واقعا اگر ما الان همین‌زمان خودمان را در نظر بگیریم، چرا راه دور برویم. امام زمان ارواحنا له الفداء آیا الان در میان ما هست یا نیست؟ هست. ما ایشان را می‌بینیم؟ نه خیر! حالا که نمی‌بینیم کافر هستیم؟ حالا که نمی‌بینیم مرتد هستیم؟ حالا که نمی‌بینیم دین نداریم؟ نه! ما قابلیت برای رؤیت آن حضرت را تا به حال نداشته‌ایم، خدا هم از دیدگان ما غائب کرده تا در موقع مقتضی خودش ظهور کند و آنچه را که در شأن امامت و در شأن ولایت اوست آن را انجام بدهد.

بسیار خوب حالا فرض بکنید که أمیر المؤمنین مثل امام زمان، بالاتر از امام زمان هم هست، دیگر این‌که پدر امام زمان هست. أمیر المؤمنین علیه‌السلام در منزل خودش نشسته همان‌طوری که الان امام زمان در غیبت هستند، افراد دیگر هم می‌آیند به مسائل‌شان می‌رسند، به نماز و روزه‌شان می‌رسند، به خمس و زکات‌شان می‌رسند، به حج‌شان می‌رسند، به این مطالب می‌رسند، مگر الان این‌طور نیست؟ خیلی خوب حالا چه اشکال داشت در زمان پیغمبر هم مسأله به همین کیفیت بود؟! پیغمبر بیاید بگوید این علی در خانه بنشیند، وقت



خودش را به این کار را بکن آن کار را نکن، نمی‌دانم جنگ برو و صلح بکن و نامه به این و نامه به آن بدهد، نگذرانند و بنشینند افراد را تربیت بکنند، کاری که امام صادق علیه‌السلام کرد، کاری که امام باقر علیه‌السلام کرد. مگر امام باقر به حکومت رسید؟ مگر امام صادق علیه‌السلام به حکومت رسید؟ این‌ها در تحت چه حکومتی بودند؟ در تحت حکومت کفر مگر نبودند، حکومت منصور دوانیقی حکومت عادلانه و اسلامی بود؟ حکومت هارون الرشید و حکومت مامون، حکومت اسلامی بود؟ هان! یا این‌ها ائمه‌الکفر بودند، ائمه‌الظلم بودند، خب در عین حال امام هم در بین ایشان بودند. امام رضا در تحت چه حکومتی زندگی می‌کرد؟ هشت سال از آخر سن امام موسی بن جعفر در زندان همین حکام گذشت. از این زندان به آن زندان، من سجن الی سجن، بعضی‌ها دوازده سال می‌گویند، بعضی‌ها حداقل هشت سال می‌گویند، حالا شش سال هم گفته شده است. خب آن کسی که موسی بن جعفر را به زندان می‌اندازد، آن حاکم اسلام است؟ شما اسم او را حاکم اسلام می‌گذارید؟ حالا بیاید فرض بکنید که نماز هم بخواند، نماز جمعه هم بخواند، بالای منبر هم برود، بیاید در مدینه کنار قبر پیغمبر بایستد و دستش را بگذارد و یابن عم هم بگوید، ای پسر عمو. این‌ها خودشان را پسر عمو می‌دانستند!! اما بیاید از آنجا و موسی بن جعفر را حبس کند و بیاندازد زندان، اول بصره، بعد کجا و کجا، بعد هم زندان آخر که چه بر سر موسی بن جعفر آمد، که از خدا تقاضای مرگ کرد در این زندان. خب اینها حکام اسلام بودند؟

خب الان هم همین‌طور، چه اشکال دارد که همین وضعیتی که الان برای ما هست، نماز می‌خوانیم، روزه می‌گیریم، حج می‌رویم، کار انجام می‌دهیم، امام زمان علیه‌السلام هم در پس پرده غیبت هست و هر کسی هم به تکالیفش عمل می‌کند، مشکلی هم پیش نمی‌آید، این شخص، این مجتهد را اعلم می‌داند و از او تقلید می‌کند، این هم این را اعلم می‌داند و از او تقلید می‌کند، چه مسأله‌ای در این جا هست که پیامبر به خاطر او باید از طرف خدا این را ابلاغ کند: ای مردم این قضیه شوخی نیست! این قضیه قضیه‌ای است که اگر انکار بکنید من را انکار کردید.

خب همین وضعیت را ما الان داریم، همین موقعیت را ما الان داریم. الان امام زمان علیه‌السلام در میان ما هست، که همان واقعه غدیر را بگوییم در امروز اتفاق افتاد و باید با آن حضرت بیعت کنیم! خب امام زمانی که در کار نیست، در پس پرده غیبت است، اعمال و رفتار ما چه؟ آیا این‌ها باطل است! پس همه ما کافر هستیم و خلاصه فی‌امان‌الله، دیگر هیچ نتیجه‌ای مترتب نیست، ما چه تقصیر داریم؟

من در همان زمان سابق وقتی که مرحوم آقا رضوان‌الله‌علیه آن کتاب معروف خودشان را می‌نوشتند، یک روز با ایشان یک صحبتی داشتم راجع به این قضیه مسأله وجوب نماز جمعه، که از همان زمان بنده نظرم بر این بود که نماز جمعه واجب عینی و تعیینی است و اختصاصی به زمان پیامبر یا ائمه یا به زمان حکومت

اسلام ندارد، حتی در زمان فرض کنید که حکام ظالم و سلاطین ظالم، در همه جای دنیا در صورت وجود شرایط باید انجام شود.

اگر یک عده الان در استرالیا باشند باید نماز جمعه بخوانند و نه اینکه حالا حتما فرض کنیم که باید در یک بلد اسلامی باشد و در یک جایی که حاکمش هم حاکم اسلامی است و حکومت اسلامی داشته باشد، نه خیر! در همه جا نماز جمعه واجب عینی و واجب تعیینی است اگر شرائط اجتماع پیدا کند با تعداد هفت نفر و حتی پنج نفر هم می‌توانند نماز جمعه بخوانند. که یک نفر بتواند خطبه‌ای بخواند، نصیحتی بکند، کلام اخلاقی بگوید و سخنی بگوید واجب است که آنها به جای نماز ظهر نماز جمعه بخوانند. بنده از زمان خود مرحوم آقا رضوان‌الله علیه یک هم‌چنین مطلبی به نظر می‌آمد و بعدها هم که خب با ایشان راجع به این زمینه صحبت کردیم.

مطلبی که بنده آن زمان یادم است گفتم که، واقعا اشکال بنده در این مسأله این است، واقعا این مطلب به این کیفیت می‌شود مطرح بشود؟! که همین مسأله را در رساله و جوب صلاة جمعة بنده در پاورقی‌ها آورده‌ام و رفقا در آنجا می‌توانند مراجعه کنند. جدا اگر مسلمین که الان در این زمان متولد می‌شوند و رشد و نمو پیدا می‌کنند، این‌ها چه گناهی کردند که در زمان ائمه به دنیا نیامدند؟ خیلی خب یکی در زمان امام رضا علیه‌السلام به دنیا می‌آید، در شهر مدینه در جوار حضرت در آنجا زندگی می‌کند و می‌تواند به حضرت دسترسی پیدا کند و سوال کند؛ یکی هم هزار و چهارصد سال بعد به دنیا می‌آید، خب این چه تقصیر کرده است؟ چرا این فرد باید از مواهبی که نصیب مسلمانان و افراد در زمان ائمه علیهم‌السلام هست بی‌بهره باشد در صورتی که شرائط تولد در اختیار انسان نیست، این‌ها همه مربوط به تقدیر پروردگار است، چرا ما نباید به یک هم‌چنین لطف و مرتبه و عنایتی که شامل حال افراد و اصحاب ائمه علیهم‌السلام در آنجا هست، نائل بشویم؟ خب این یک مطلب است.

این مسأله هست و باید به این مطلب رسید. یعنی اگر فرض کنید که ما از رسول خدا پرسیم شما اگر در این زمان بودید، در زمانی که خود را در یک شرائطی احساس می‌کردید و در یک شرائطی خودتان را تصور می‌کردید که نمی‌توانستید بیش از آنچه که بتوانید به خود پردازید و کار دیگری از دستتان برآید؛ چگونه در یک هم‌چنین شرائطی با مسأله ولایت و با این قضیه‌ای که در عید غدیر مطرح کردید، مواجه می‌شدید؟

الان برای همه ما این سوال هست که خب آیا این زمانی که ما الان در آن هستیم آیا همان زمانی نیست که بعد از پیغمبر بوده است؟ منتهی در زمان بعد از پیغمبر، امیرالمؤمنین را با آن کیفیت خانه‌نشین کردند، که ریسمان به گردن امیرالمؤمنین انداختند و آوردند و کشاندند به مسجد برای بیعت خب الحمدلله این زمان این حرف‌ها نیست، خیلی خب و بعد امیرالمؤمنین در خانه یک‌یک مهاجرین و انصار آمد و این طرف و آن

طرف رفت و گفت: شما نبودید! شما در این واقعه نبودید! شما در قضیه غدیر نبودید! شما از پیغمبر نشنیدید! می گفتند: یا علی! دیگر وقتش گذشته و حوصله نداریم و حوصله در دسر نداریم و دارید می بینید چه کسانی آمدند و چه شمشیرهایی دور و برشان است، دارید می بینید.

خب الان مگر غیر از همان زمان است؟ منتهی در آن زمان امیرالمؤمنین رفتند در منزلشان، افرادی آمدند و رفتند به یک طرف دیگر، صف های جماعت پر شد، نماز خوانده می شد ولی نماز پشت سر کی دیگر خوانده می شد، پشت سر ابوبکر، نماز پشت سر پیغمبر تبدیل شد به نماز پشت سر ابوبکر. امیرالمؤمنین هم یک مدتی بودند بعد هم به خاطر مسائل دیگر خود حضرت هم آمدند در همان مسجد مدینه به همین ها اقتدا کردند، امیرالمؤمنین جماعت مسلمین را ترک نکرد، آمدند و به این ها اقتدا کردند.

خب در آن زمان واقعا اگر بخواهیم آنهايي که امیرالمؤمنین را رها کردند و رفتند، به آنها کار نداریم، که بالاخره رفتند دنبال آن کسانی که باید بروند، اما آنهايي که ماندند پشت سر امیرالمؤمنین، آیا این ها مشمول همین کلام پیغمبر هستند؟ چون الان امیرالمؤمنین آن حکومت را دیگر ندارد، آن ولایت را دیگر ندارد، آن امارت را دیگر ندارد، شما همه تان ول معطل هستید، فایده ای ندارد، می خواهید در خانه اش بیایید می خواهید نیایید، این طوری بوده است یا اینکه نه! مسأله چیز دیگری بوده است.

امیرالمؤمنین که در منزل خانه نشین می شود، بدن او خانه نشین می شود، اما روح او، نفس او، جان او، ولایت او، باطن او، مشیت او، قدرت او، عنایت او، واسطه فیض بین خدا و بین خلق بودن او، مربی بودن او، تزکیه کنندگی او، اطلاع بر نفوس داشتن او، مصالح و مفاسد هر شخصی را کما هو هو به عینه تشخیص دادن او، تمام این ها به جای خود محفوظ است.

این که پیغمبر در روز غدیر فرمود که من کنت مولاه فهذا علی مولاه معنایش این است که مردم! در این بیست و سه سال چه برداشتی از من نسبت به خود احساس می کنید؟ آیا من پیغمبر آدمم برایتان فقط مسأله بگویم؟ این رسالت من بود! خب ممکن است یهود و نصرانی هم بیاید دو تا کتاب بخواند، چند سال درس بخواند بیاید همین مسائل را بگوید.

ما افراد بسیاری سراغ داریم به اسم و نشان که این ها نه خدا را قبول داشتند و نه پیغمبر را و نه اسلام را، از عوامل بیگانه بودند و آمدند در همین حوزه ها درس خواندند و از علمای طراز اول حوزه به شمار می آمدند و بعد معلوم شد که آلت دست فلان کشور هستند، آلت دست فلان کشور هستند و با کجا ارتباط دارند و سر از کجا درآوردند! خب چه کسی می فهمید که این شخصی که الان عمامه سرش است و با این کیفیت می آید و می رود الان در باطنش چه خیر است؟ چه شخصی اطلاع داشت؟ سوال های علمی شان را می آمدند از این فرد می پرسیدند. درس هایی که این ها می دادند می گفتند از نقطه نظر عمق و جامعیت کم نظیر است. حالا بنده اسم

نمی‌برم و دیگر وارد این زمینه نمی‌شوم. از کجا می‌فهمند؟ بعد دیگر جریانی اتفاق می‌افتد می‌بینند عجب این آقا سر از کجا درآورده و آن یکی سر از کجا درآورده و این به کجا وصل است!

پیغمبر که نیامد مسأله بگوید. آیا شما از این بیست و سه سال بودن نزد من فقط حکومت را فهمیدید؟ خب خیلی‌ها حکومت می‌کنند. مگر الان در دنیا حکومت نمی‌کنند. خیلی‌ها دارند حکومت می‌کنند و مردم هم خیلی راضی هستند، تمام مردم از حکومتشان راضی هستند همه می‌گویند آفرین آفرین، خیلی از کشورها هستند. وقتی که از افراد آنها سؤال می‌کنیم می‌گویند بهتر از این نمی‌شود و واقعا هم نمی‌شود. الان در بعضی از این کشورها هستند که محکمه‌های قضائی آنها همین طوری چشم‌به در می‌ماند تا دو تا شاکی بیایند اقامه دعوا کنند. بله! داریم و خیلی هم داریم و بنده هم اطلاع دارم. یعنی در محکمه شاکی پیدا نمی‌شود که بیاید اقامه دعوی کند، هر کسی به کار خودش می‌پردازد، آن یکی به کار خودش و آن یکی هم به کار خودش طبق قانون می‌پردازد. خب دیگر دعوا هم نمی‌شود و افراد می‌دانند که اگر بخواهند از حد خودشان تخطی کنند، با قانون سر و کار دارند. خب مگر کسی مریض است بلند شود بیاید. آن کسی از حد خودش تخطی می‌کند که مطالب دیگری را در سر می‌پروراند، می‌گوید آقا شما هر کاری می‌کنید و فلان، لذا می‌بینید که چه خبر است.

خب اگر قرار باشد بر این که خدا بیاید برای مردم و بگوید ما یک پیغمبری برایتان می‌آوریم که به شما امر و نهی کند؛ می‌گوییم خب همین الان هست، شما از این حکومت بهتر می‌خواهی بیاوری؟ قانون را خود مردم انجام می‌دهند و می‌آیند و می‌نشینند و می‌گویند این کار را بکنیم و این کار را نکنیم تمام شد و رفت. در هر جا هم که شبهه‌ای پیدا بشود و نقصانی پیدا شود تبصره و تذییل و پی‌نوشت و پانوش و از این‌ها می‌آیند انجام می‌دهند و مشکلی پیش نمی‌آید، مسأله‌ای در این جا پیش نمی‌آید. درست شد؟!

پس این چه قضیه‌ای است که پیغمبر بیاید و به مردم بگوید از این بیست و سه سالی که من با شما بودم، چه احساسی در شما پیدا شد، چه مسأله‌ای در شما خواستم القا کنم و چه مطلبی را خواستم به شما بفهمانم که بعضی‌تان فهمیدید، ولی اغلب شما نفهمیدید. آن چه قضیه‌ای بوده است؟ آن قضیه تربیت بوده است فقط. من در این بیست و سه سال نه این که بیایم به شما مسأله بگویم، مسأله را همه به شما می‌گویند، نه این که بیایم حکومت کنم، حکومت هست، حکومت‌هایی الان در دنیا هست که بسیار هم افراد از آن‌ها راضی هستند.

عمر بن عبدالعزیز حکومتی کرد که وقتی از دنیا رفت، افراد زیر جنازه‌اش در سرشان می‌زدند، صد رحمت به این عمر بن عبدالعزیز که نسبت به سایر خلفا و حکام بنی‌امیه و بنی‌مروان و بنی‌عباس اقلًا به نحوی عمل کرد که خود این مردم راضی بودند و مثل ابر بهار گریه می‌کردند زیر جنازه یک هم‌چنین فردی، در حالتی که همین عمر بن عبدالعزیز غاصب ولایت و غاصب خلافت بوده است. توجه می‌کنید؟

افراد زیادی بودند در طول تاریخ که این‌ها از نظر حکمرانی مورد احترام مردم بودند، مردم از رفتن آنها واقعا ناراحت می‌شدند، واقعا ضجه می‌زدند. خب کافی است که یک شخص قدری صداقت داشته باشد، قدری وجدان داشته باشد، قدری عدالت داشته باشد، قدری فهم داشته باشد، خب بقیه کارها درست است، بقیه کارها دیگر مشکلی نیست. آن چیزی که مردم می‌خواهند مگر چیست؟ رعایت حقوق، احقاق حق، اقامه عدل و رفع ظلم. حالا کاری دیگر به این ندارند که نماز می‌خواند یا نمی‌خواند، نماز شبش ترک می‌شود یا نمی‌شود، می‌گویند به این‌ها کار نداریم، آن چیزی که ما کار داریم این است که از حدود تجاوز نشود، کسی به حد دیگری تجاوز نکند، همین مقدار کافی است و این هم با قوانینی که به وجود می‌آید، خودتان عمل می‌کنید. آنچه که پیغمبر برای او در این بیست و سه سال اقدام کرد و خدا پیغمبر را فرستاد، آن عبارت بود از تربیت نفوس، از تزکیه نفوس، از رشد افراد به سرحد کمال، این رسالت پیغمبر بود در این مدت بیست و سه سال. پیغمبر نمی‌آمد بگوید این کار را بکنید بعد برود کنار، پیغمبر می‌گفت این کار را انجام بدهید و بعد از افراد سؤال می‌کرد انجام دادید یا ندادید، دستوری که به شما دادم به آن عمل کردید یا نکردید؟ راجع به فلان قضیه رفتید یا نرفتید؟ این رسالت رسالت پیغمبر بود که به واسطه آن اشراف باطنی و آن ربط واقعی و حقیقی بین خود و بین پروردگار، نفوس را به واسطه این اعمال، به مرتبه تکامل و به مرتبه فعلیت درمی‌آورد، کار پیغمبر این بود.

البته در زیر مجموعه این قضیه و در تحت این محور، حکومت هم قرار دارد؛ امر و نهی هم قرار دارد؛ انجام بده و انجام نده هم قرار دارد؛ این‌جا جنگ بشود، آنجا صلح بشود و آنجا این‌گونه برخورد بشود، تمام این‌ها در این‌جا قرار دارد. که این نحوه جز کسی که قلب او متصل به ملکوت است و از عالم ملکوت بر او الهام می‌شود، از هیچ فردی متمشی نخواهد بود. این نحوه اجرا و این نحوه از عمل فقط از شخص رسول خدا و آن کسی می‌تواند متمشی شود که او هم در همان راستا قرار دارد.

نه اینکه پیغمبر بیاید نصب کند، پیغمبر افراد خیلی زیادی را برای جنگ نصب می‌کرد، از پیغمبر سؤال می‌کردند تا چه حد از او اطاعت کنیم حد و مرزش چیست؟ حضرت می‌فرماید تا آن حدی که مخالفت با دستور خدا نکند، اگر مخالفت کرد نباید شما از او اطاعت کنید، عین عبارت پیغمبر است عین صراحت پیغمبر است. ولی این حرف را راجع به امیرالمؤمنین علیه السلام نزدند! نگفت ای مردم با علی تا وقتی تبعیت کنید که او مخالف رضای خدا انجام نداده، تا وقتی متابعت او را بکنید که او [کار] مخالف انجام ندهد.

فرمود: علی مع الحق و الحق مع علی حیثا دار، تا وقتی که علی زنده است هر عمل او، هر فکر او، هر سکوت او، هر قیام او، هر سخن او، هر خوشی او، هر حرف او، هر حرکت او، حق است و باید از او پیروی کرد. در جایی که شمشیر می‌برد تو هم شمشیر ببر بالا، در جایی که شمشیر فرود می‌آورد حق نداری حرفی بزنی

که چرا علی در این جا شمشیر فرود آورد، چرا این فرد را از بین نبردی، چرا او را از بین بردی؟ چرا در کار علی نیست، چرا در جنگ صفین عمر و عاص را از بین نبردی که جنگ به نفع تو تمام بشود؟ چرا وقتی که افراد آمدند شریعه و نهر را از آن لشکر معاویه پس گرفتند، مقابله به مثل نکردی؟

این نیست که ما همین طور در خانه بنشینیم و حلوائی زعفرانی درست کنیم و بخوریم و یا علی بگوییم و آن وقت ما دنبال علی هستیم. نه خیر! در آن موقعیت حساس، در آن وضعیتی که سرنوشت به آن وضعیت بستگی دارد، آن موقع دنبال علی باید باشیم. همین طوری گرفتن و نشستن و دنبال علی بودن که این کاری ندارد، نماز را که همیشه می شود خواند، روزه را که در ماه رمضان می شود گرفت، حج هم انجام می دهیم. آن وقتی که امیرالمؤمنین می گوید این کار را بکن باید انسان انجام دهد، نه از پیش خود، نه کم و نه زیاد.

رسول خدا در این بیست و سه سال برای این آمد که بگوید من از طرف خدا مأمور هستم که شما را از علل و اسباب طبیعی بیرون بیاورم، دیدگاه شما را از توجه به علل و اسباب و اثر و مؤثر و متأثرات طبیعی خارج کنم، نفس شما را از آن هواها و از آن تمایلاتی که موانع است برای رسیدن شما، آن نفس را بیرون بیاورم، دیدگاه شما را تغییر بدهم، تمایلات شما را عوض کنم، نفوس شما را از عالم حیوانی به عالم انسانی ببرم، این مسئولیت من بوده است. چه کسی می آید در اینجا و چه کسی پا به میدان می گذارد؟ لذا آیه شریفه می فرماید مؤمنین کسانی هستند که دنبال یک هم چنین پیغمبری هستند **وَيَضَعُ عَنْهُمْ إِصْرَهُمْ وَ الْأَغْلَالَ الَّتِي كَانَتْ عَلَيْهِمُ الْأَعْرَافُ**، ۱۵۷ غل هایی که ما در این دنیا بر گردن خود انداختیم پیغمبر می آید این ها را خارج می کند.

حکومت هایی که الان در دنیا به عنوان حکومت های عادلانه مطرح هستند و مورد توجه اجتماع قرار گرفته اند و همه به آن حکومت ها افتخار می کنند کدام یک از این مسئولیت ها را به عهده دارد؟ حکومت دیگر کاری ندارد به این که این در منزل خودش نماز می خواند یا نمی خواند، در منزل خودش فلان عمل خلاف را انجام می دهد یا نمی دهد. می گوید در خیابان این کار را نباید انجام بدهی! وظیفه من این است که جلوی تو را نسبت به عمل خلاف که مورد طرد اجتماع است در خیابان و در مرآی و منظر بگیرم. حالا آن عمل خلاف اگر چه حتی در خیابان یک حقی برای خودش باشد در مرآی و منظر هم برای او حقی باشد کاری ندارد به این قضیه.

بسیاری از این تظاهراتی که الان در همان کشورها دارد انجام می شود تظاهرات خلاف، خلاف عفت و خلاف ناموس و تظاهرات فاسدی که دارد انجام می شود به عنوان حقوق اولیه، حکومت که با آن ها کاری ندارد. می گوید بگذار انجام بدهند، آنها که متعرض کسی نمی شوند، آنها که ماشینی را آتش نمی زنند، آنها که جایی را تخریب نمی کنند. می گوید الان حقم این است به این کیفیت می خواهم حق را بیان کنم، کاری هم ندارم، هر چی می خواهد باشد باشد، جلوی بچه پنج ساله باشد باشد، جلوی پیرمرد هشتاد ساله هم باشد، به

این حرف‌ها کاری نداریم، خط قرمزهای ما این نیست. ما خط قرمزهایمان عبارت از تعدی به دیگران است، بخواهی تعدی بکنی جلویت را می‌گیریم پلیس می‌آید و ممانعت می‌کند و کاری ندارد به این که حالا این پیش خودش و در باطن خودش چیست، می‌خواهد خودش را فرض کنید که اعدام بکند بکند، کاری نداریم؛ اگر اعدام کرد و متوجه شدیم، در منزل را باز می‌کنیم، پلیس می‌آید باز می‌کند و برمی‌داریم می‌رویم در همین قبرستان هم دفن می‌کنیم.

اما پیغمبر این را نمی‌گوید، اگر اعدام کردی خدا پدرت را روز قیامت درمی‌آورد! با خودت کار داریم، با زن و بچه‌ات کار داریم، با اجتماعت کار داریم، با ارتباطات کار داریم، با حرفت کار داریم، با عملت کار داریم، با تفکری هم که می‌کنی کار داریم. کدام یک از این حکومت‌ها یک هم‌چنین مسأله‌ای را مطرح می‌کند، که تفکر خلاف نباید نسبت به رفیقت کنی، بکنی خدا پدرت را درمی‌آورد. نه! آن دیگر این حرف‌ها را ندارد. حرف هم می‌خواهی بزنی بزنی، تا مادامی که دشنام به کس دیگری نباشد که از حقوق او تلقی شود، هر چه دلت می‌خواهد بگو! بیا در روزنامه بر علیه خدا و مسیح و این‌ها هم حرف بزنی، بزنی! آزادی است، مسأله‌ای نیست، آزادی است دیگر، حد آزادیست، حد آن است. همین قدر از نقطه نظر فیزیکی تعرضی نسبت به یک کسی نداشته باشید، هر کاری می‌خواهید بکنید آزاد هستید و این می‌شود یک حکومت عادلانه و مورد رضای همه افراد.

اما آن کسی که پیامبر است می‌آید، می‌گوید این یک بخش یک در هزار، یک در میلیارد از مسئولیتی است که بر عهده من است، نهصد و نود و نه هزار، یا نهصد و نود و نه میلیون از مسئولیت من بر مسائل تربیتی و تزکیه تو دور می‌زند. البته در یک هم‌چنین فضائی، باید جامعه امنیت داشته باشد، باید جامعه عدالت داشته باشد، در میان جامعه دزد نباید وجود داشته باشد، افراد مسئولین جامعه نباید خودشان دزد باشند، نباید خودشان به حقوق مردم تعدی بکنند. اینها مسائلی است که این در زیر مجموعه همان مسئولیت قرار دارد، ولی نهصد و نود و نه تا برمی‌گردد به خود شخص و تربیت شخص. هفتاد سالی که خدا به تو عمر داده، این هفتاد سال به نتیجه می‌رسد در تحت این حکومت یا به نتیجه نمی‌رسد؟ من مسئول این مطلب و این مقصد هستم.

حکومت‌های دیگر یک هم‌چنین مسئولیتی را به عهده نمی‌گیرند. خدا به تو هفتاد سال عمر بدهد به من چه مربوط است، هفتصد سال عمر بدهد به من چه مربوط است، من به این کاری ندارم. پیغمبر می‌گوید نه من کار دارم، هفتاد سالی که خدا به تو داده در مقابل این هفتاد سال تو چه کردی؟ پنجاه سال که به تو عمر داده در قبال این پنجاه سال چه کردی؟ تمام صحبت‌های امیرالمؤمنین در نهج البلاغه را نگاه بکنید، خطبه‌های پیغمبر در مکه و مدینه را نگاه بکنید، همه می‌گوید تقوا آخرت، تقوا آخرت، تقوا آخرت، برای چه؟ چون مسئولیتش این است. پیغمبر وظیفه و مسئولیتش این است که مردم را ترقی و رشد بدهد و به آن مرتبه تکامل

همین مسئولیت را پیغمبر می بیند از دنیا برود تمام شد، چه کسی باید انجام بدهد، عمر و ابوبکر می آیند این وظیفه را به عهده بگیرند! آنها که زدند و دختر من را تکه تکه کردند، چه کسی می آید به عهده بگیرد! خالد بن ولید بیاید یک هم چنین مسئولیتی را به عهده بگیرد، عبدالرحمان بن عوف بیاید به عهده بگیرد یا ابوحنیفه بیاید یک هم چنین وظیفه ای را به عهده بگیرد! آن ابوحنیفه ای که در کوفه می آید پیش او و می گویند فلان شخص دزدی کرده و الان دارند دستش را می برند، حکمش چیست؟ می گوید بروید دستش را ببرید. وقتی که می روند و می برند، یکی آنجا می گوید آخر این که حکمش این نیست، این که این کار را نکرده است. می گوید راست می گویی اشتباه کردم! می گوید خب بفرست، می گوید خب ولش کنید حالا یک دست هم بریده شد که بریده شد. این می شود مفتی اهل تسنن، این فرد می شود مفتی اهل تسنن که بعضی ها در کتاب هایشان او را از مفاخر اسلام شمرده اند! می گوید عیب ندارد بگذارید دستش را ببرند، حالا که گفتیم حالا یک دست هم ببرند. این اگر حاکم شود چه خواهد کرد؟ این آدم اگر حکومت به دستش بیافتد چه خواهد کرد، چه مسائلی به وجود خواهد آورد؟ هان!

این پیغمبر وقتی که می آید، به افراد می گوید که من نیامده ام بر شما حکومت کنم، من آمده ام شما را در یک موقعیتی قرار بدهم، در یک فضایی قرار بدهم که این هفتاد سالی که الان داری عمر می کنی این هفتاد سالت به نتیجه برسد، این وظیفه من است. این هم گوی و این هم میدان، این هم سفره و این هم طعام بسم الله، می خواهی بیا، نمی خواهی گر گدا کاهل بود تقصیر صاحبخانه نیست. این وظیفه پیغمبر باید بعد از خودش به کسی سپرده شود که در همان رتبه و همان موقعیت و همان فضا و همان ادراک، قرار داشته باشد. و آن غیر از امیرالمؤمنین چه کسی می تواند باشد؟ چه کسی می تواند به جای پیغمبر بنشیند و نفوس را بخواند؟ چه کسی می تواند به جای پیغمبر بنشیند و از مصالح واقعی یک فرد مانند روز روشن اطلاع داشته باشد و بگوید این کار را بکن و این کار را نکن.

قضیه را گفته ام خدمت رفقا که در زمان حیات ایشان مرحوم آقا به بنده یک مسئولیتی دادند که من در انجامش کوتاهی کردم. بعد معلوم شد که یک مسأله واقعی در پس این قضیه بوده، که حل آن مسأله منوط بوده به انجام دادن آن کار و این فعلا ناتمام مانده تا این که یک مطلب دیگر پیش بیاید. غیر از کسی که واقعا اشراف بر نفوس داشته باشد، چه کسی می تواند یک هم چنین مطلبی را پیگیری کند؟ آیا ما می توانیم؟ می توانیم یک هم چنین کاری بکنیم؟ فووش کاری که به نظرمان می رسد آقا این کار را بکن بعد هم می گوئیم خب اشتباه

<sup>۱</sup> - "اینها (خلفای اربعه اهل سنت) جزء مفاخر اسلام هستند" اسلام و نیازهای زمان، جلد ۱ ص ۶۶ مرحوم شهید مطهری



کردیم و دیگر مطلبی نیست. ما که معصوم نیستیم، اشکال هم ندارد. خب انسان طبق وظیفه و طبق فکر خودش باید انجام بدهد، تکلیف هم دارد باید هم بکند.

اما صحبت در این است خب مطلب به همین جا ختم می‌شود؟ پس چرا ما این جا آمده‌ایم؟ خب جای دیگر می‌رویم، هزار جای دیگر وجود دارد. همه آنها نماز می‌خوانند، همه روزه می‌گیرند، همه حج می‌روند، همه زکات می‌دهند، همه فرض بکنید که به مسائل عمل می‌کنند. پس اختلاف بین مکتب اولیا و مکتب سایر افراد در چیست؟ در همین آمدن و نشستن و جشن گرفتن و چراغانی کردن و این‌هاست؟! کار بهترش را هم جای دیگر دارند، مفصل‌تر و بهتر و با یک کیفیت خیلی جذاب‌تر و هیجانی‌تر انجام می‌دهند و مورد توجه بیشتر قرار می‌گیرد.

وقتی که از مرحوم آقا می‌پرسند آقا جمعیت افراد زیاد شده‌است، اجازه بدهید که یک طبقه دیگر بالای این جا ساخته شود که افراد بروند در آنجا سایر جاهای دیگر چه کار می‌کنند؟ بله! به جای یک طبقه ده تا طبقه می‌سازند، بالاخره افرادند می‌آیند، مجالس اهل بیت است، شعائر است، فلان است، چرا یک طبقه، اصلا برج را ببر بالا، یک برج صد طبقه هم هر چه هم جا بشود اما ایشان چه پاسخ می‌دهد؟ می‌گفت: گنجایش ما همین قدر است، هر کسی می‌خواهد بیاید [زودتر بیاید].

این فرقی همین است، این به دنبال بنر و به دنبال تبلیغات و این طرف و آن طرف و رادیو و تلویزیون نیست، این دنبال این است که می‌گوید من آمادگی دارم و تویی که نمی‌خواهی بیایی استفاده بکنی و نیم ساعت زودتر از خواب بلند شوی، همان بهتر که وارد مجلس نشوی، پیامش این است! هر کسی می‌خواهد بسم الله! بیاید. چه من بیایم چه نیایم فیضش را می‌گیرد، استفاده‌اش را می‌کند، به آنچه را که باید برسد می‌رسد و به آن هدفی که مد نظرش است نائل خواهد شد. آن کسی هم که نه! بلند می‌شود یک مقدار از آفتاب گذشته و یک خمیازه می‌کشد و حالا یک دوش هم می‌گیرید و بعد می‌گوید حالا کجا برویم و تسبیح برمی‌دارد و می‌گوید خب برویم خانه علامه طهرانی یک مجلس و ذکر مصیبت؛ خب او هم همان قدر، بیش از آن مقدار هم خبری نیست.

پیغمبر این بیست و سه سال برای این آمد که نفوس را بیاورد بالا، روز غدیر برای این است. وقتی رسول خدا می‌فرماید: من کنت مولاه فهذا علی مولاه. یعنی همان ولایتی که من بر شما داشتم، اگر به تو می‌گفتم خودت را از پشت بام بینداز و به هلاکت برسان، می‌بایستی فی الفور بدون این که اصلا بگویی حالا چه کنم، خودت را بیندازی؛ وقتی من به تو بگویم باید فرزندان را از بین ببری، همانجا باید از بین ببری؛ اگر من به تو بگویم باید فوراً زن خود را طلاق بدهی، بدون معطلی باید طلاق بدهی؛ اگر بگویم باید این فرد را بگیری، بدون معطلی باید بگیری؛ اگر به زن بگویم باید از شوهر جدا شوی، باید فی الفور جدا شود، همین که می‌گویم، مسأله

تمام است. این ولایت همان ولایتی است که خدا به حضرت ابراهیم می گوید فرزند خود را سر ببر، آن ولایت در رسول خداست، هیچ تفاوتی نمی کند، بلکه حتی بالاتر هم هست، حتی از آن هم بالاتر است.

آن ولایتی که در آن موقع است که اگر آن کار را کردی، ... **فَالَّذِينَ آمَنُوا بِهِ وَ عَزَّوَهُ وَ نَصَرُوهُ ...**

الأعراف، ۱۵۷ ایمان بیاورند و بیایند او را کمک کنند، پشتش بایستند، کمک کردن یعنی آمدن جلو، ما هستیم تا هر جا، خط قرمز نداریم، محدودیتی نداریم، بگویی برخیز برمی خیزیم، بگویی بنشین می نشینیم، برو به صف صفین بزن می زنیم، به معاویه که رسیدی شمشیر را آوردی بالا، همین که می خواهی به سرش بزنی بگویم دستت را نگه دار نگهداری، آه! دارد می خورد همین جا نگه داری، یا علی! بابا يك ثانیه دیگر دیرتر این دستورت می رسید، زده بودم و کلکش را کنده بودم و دیگر هر چه بود دیگر تمام شده بود. نه بایست بین من چه می گویم، معاویه کی است بنده خدا! معاویه شپش هم در این دستگاه خلقت به حساب نمی آید، تو حالا این را آدم فرض کردی؟ من را به حساب بیاور نه معاویه را!

چرا خودت را همراه با من قاطی کردی، اگر دستور من است می گویم معاویه را نکش، چه کار داری؟

اگر دستور من است می گویم یزید را نکش، اگر دستور من است این کار را انجام بده، اگر دستور خودت و میل خودت است يك مطلب دیگر است، سی درصد و هفتاد درصد يك مطلب دیگر است، پنجاه درصد پنجاه درصد يك مطلب دیگر است ولی اگر صد در صد است دیگر صد در صد است، این جا وقتی که صد در صد شد ... **وَ اتَّبِعُوا النُّورَ الَّذِي أُنزِلَ مَعَهُ أُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ** الأعراف، ۱۵۷ آن نوری که با او فرستادیم، دنبال آن نور بروند، در آنجا این که حق تشخیص می دهند بروند، آنجایی که تشخیص حق نمی دهند نروند به خاطر مصالح خودشان، به خاطر مصالح مردم، به خاطر مصلحت اندیشی ها، به خاطر فضا، آنجا قدم جلو نگذارند، حق را در نظر بگیرند، فردایی هم داریم. چقدر این تاریخ برای ما عبرت نشان داده است! چرا ما عبرت نمی گیریم! **وَ اتَّبِعُوا النُّورَ الَّذِي أُنزِلَ مَعَهُ**، وقتی که آن نور را می بیند دنبالش برود **أُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ**، اینها می شوند مفلح، رستگار.

امیرالمؤمنین علیه السلام چه زمانی این جمله را فرمود؟ وقتی که ابن ملجم شمشیر را بر فرقهش فرود

آورد فزت و رب الكعبه، حالا دیگر به فلاح رسیدم، حالا دیگر مسئولیتم را انجام دادم، یعنی چه؟ یعنی خودم در این مدت نبودم، او بود. اگر به حساب خودم بود گردن عمر و عاص را می زدم، اگر به حساب خودم بود، وقتی که حر بن یزید ریاحی با هزار نفر آمد در آنجا راه را بست و همه از تشنگی داشتند می مردند دو ساعت

صبر می کردم تا همه بمیرند. بله! اگر دست خودمان است خب همین است دیگر ولی چون دست خودم نیست، چون من نبودم می گویم به همه شان آب بدهید، خودم هم می روم مشک را می گذارم دهان اینهایی که غش کردند، یعنی خودم با دست خودم دارم کربلا را ایجاد می کنم، معنایش این است دیگر، پس چه کسی کربلا را درست کرد؟ خود امام حسین علیه السلام خودش کربلا را درست کرد، چه کسی صفین را درست کرد؟ خود امیرالمؤمنین، چه کسی نهروان را درست می کند؟ خودش، همه را خودش دارد انجام می دهد، اما ما در يك تفکرات دیگر هستیم، ما در يك توهمات دیگر هستیم. چه کسی آن علی اصغر را به آن مرتبه ای می رساند که همه انبیاء باید غبطه بخورند؟ خود امام حسین. چه کسی حضرت علی اکبر را به جایی می رساند که اولین و آخرین باید به او متوسل شود؟ خود امام حسین. ببینید همه خودش است.

پس واقعه غدیر یعنی اجرای ولایت پروردگار در میان مردم توسط یک ظهور، آن ظهور امیرالمؤمنین است، این معنا معنای غدیر است. حالا می خواهد در آن حکومت باشد می خواهد حکومت نباشد؛ می خواهد خودش حاکم شود به جای ابوبکر و بقیه، که چهار سال و شش ماه حاکم بود دیگر، خب امیرالمؤمنین حاکم بود آن هم همه حکومتش به جنگ و این حرف ها گذشت. او صدایش درآمد، آن یکی صدایش درآمد، آن یکی زن پیغمبر سپهد عایشه بلند شد و همه را جمع کرد و آورد: بلند شوید بیایید بر علیه علی! زن برو بشین در خانه ات. طلحه و زبیر هنوز نیامده: یا علی حق ما را بده بیاید، این همه صبر کردیم، بیعت نکردیم، خب حالا که رسیدی خب پس ما چه؟! امیرالمؤمنین می گوید شما برای چه صبر کردید برای اینکه به حکومت برسید، هر وقتی که من حکومت رفت کنار شمشیر به فرق من خورد، به آن کسی که بعد از من می آید بلند شوید بروید تقسیم غنائم کنید، من این هستم.

اگر من علی هستم من در خود نیستم، حرف من حرف دیگری است، عمل من عمل دیگری است، فکر من فکر دیگری است چه حقی می خواهید، چه تقسیم غنائمی. تا حالا با من بودید از این به بعد هم با من باشید، بارتان را روی دوش من بیندازید بیچاره ها، چه می خواهی تقسیم غنائم، عقلت کجا رفته، مگر آدم عاقل می آید بی خود دستمال به سرش ببندد! سری که درد نمی کند چرا دستمال می بندند، به جای این که حالا من آدمم حکومت پیدا کردم، بگویی یا علی مبادا... گرچه این حرف هم غلط است، ولی حداقل است و این حرف را هم به امیرالمؤمنین نباید زد آمد و سلمان را خواست، گفت می خواهم تو را حاکم مدائن کنم گفت اصلا تو کی هستی که می خواهی من را حاکم مدائن کنی، من یک ارباب دارم آنجا گفت خب برو سوال کن، آمد پیش امیرالمؤمنین حضرت فرمود برو بابا چه کار به این داری، تو هر جا بروی من با تو هستم. در زمان حکومت عمر سلمان حاکم مدائن شد. من به تو کاری ندارم ارباب من کس دیگر است بگوید برو می روم اگر نگوید

اصلا به تو نگاه هم نمی‌کنم.

به جای اینکه بگویند حالا که امیرالمؤمنین آمده ما بگذاریم برویم بابا برویم چه کار داریم به حکومت، چه کار داریم به ریاست، برویم آن چیزی را که تا حالا دنبالش می‌گشتیم حالا پیدا کردیم، بلند شویم به من حکومت فلان و فلان را بده. چقدر ما پرت هستیم؟ چقدر از مسأله پرت هستیم؟ چقدر مطلب را درک نکرده‌ایم؟ به جای این که آن کسی که می‌آید دنبال امیرالمؤمنین، فرار کند و امیرالمؤمنین برود گریانش را بگیرد و بگوید کجا داری می‌روی، خودش بلند می‌شود می‌آید و می‌گوید حق ما را بده، تقسیم غنائم کن، حکومت فلان را بده!

این اختلاف درجه از کجا پیدا شده است؟ از این که مسأله را دریافتیم، به مطلب نرسیدیم. آنهایی که مطلب را گرفته بودند از این که امیرالمؤمنین رفته در منزل نشسته جشن باید بگیرند، بابا دیگر به بقیه چه کار داری؟ امیرالمؤمنین رفته در خانه حالا هر چه اتفاق افتاده که افتاده، حالا چه کار کنیم، حالا که رفته در منزل تازه فرصتی پیدا می‌شود ما برویم با علی حرف بزنیم، با علی درد دل کنیم، بگوییم، بنشینیم، بخندیم، شوخی کنیم، بله؟ این همان معناست.

پیغمبر آمد این مطلب را بگوید که مردم امروز روز سپردن حکومت به علی نیست، امروز روزی که علی را برای گفتن مسأله و توضیح المسائل به شما معرفی بکنم نیست، امروز روزی است که من علی را به عنوان مربی برای شما دارم تعریف می‌کنم، به عنوان مزکی، به عنوان کسی که می‌آید این غل‌ها را از گردن شما برمی‌دارد، این را برای این دارم می‌آیم معرفی می‌کنم. غل آرزوها، غل حسدها، غل کینه‌ها، اغلالی که بر اساس شهوات می‌آید، شهوت دنیا، شهوت ریاست، همین‌هایی که الان در همه دنیا داریم می‌بینیم، برای ریاست شکم همدیگر را دارند پاره می‌کنند، این‌ها را دارد برمی‌دارد. مگر من به تو دستور دادم بروی فلان کار را انجام بدهی، وقتی دستور ندادم برای چه می‌روی خودت را به زحمت می‌اندازی؟ به جای این که از خدا بخواهیم کور از خدا چه می‌خواهد؟ دو تا چشم به جای اینکه از خدا بخواهیم یک شخصی پیدا شود بار ما را بردارد، مسئولیت ما را به عهده بگیرد، چه از خدا می‌خواهیم!

استاد مرحوم والد مگر به ایشان نگفتند سید محمد حسین! تو هر جا دنیا بروی من در کنار تو هستم، مگر نگفتند؟ در ایران می‌خواهی بروی در کنار تو هستم، به مشرق بروی با تو هستم، به مغرب بروی عین عبارات ایشان است با تو هستم، برای چه می‌خواهی در عراق بمانی؟ وظیفه و تکلیف تو این است که به ایران بروی! و در عمل هم این را اثبات کردند نه این که فقط بگویند، مردی نبود ...

مگر به آن فرد دیگر که خودش مسئولیت یک عده‌ای را به عهده داشت و آمد در منزل ایشان، فرمودند بارت را در اینجا بینداز! وقتی که گفت بعضی از شاگردان من، دوستان من از من سوال‌هایی می‌کنند

که من در پاسخ آنها می مانم. ایشان فرمودند خب مگر مجبور هستی مسئولیت را به عهده بگیری؟ بار خودت را در جایی بینداز که بتواند پاسخگو باشد، این چیست؟ این همان قضیه غدیر است. یعنی پیغمبر آمد گفت مردم صلاح و رستگاری شما در متابعت از علی است نه در این که آن فقط حکومت داشته باشد، نه این که او فقط تکلیف بگوید، نه این که او فقط بیاید در میان شما نشست و برخاستی داشته باشد، به این نیست.

فلذا ما وقتی که مشاهده می کنیم به کلام مرحوم آقا رضوان الله علیه که ایشان می فرمودند: من وقتی که حتی در نجف بودم و آمدم در این جا به دنبال این بودم و در فکرم این بود، که نظام اجتماعی در ممالک باید به یک نظام الهی تبدیل شود و همه در آن راستا حرکت کنند؛ الان می فهمیم منظور ایشان چه بوده است و توضیحی که خود ایشان داده اند، که باید انسانی که متصل باشد و با قلبش حقایق را بگیرد و از جزئیت و کلیت رسیده باشد، باید آن فرد مسئولیت امور را به عهده بگیرد، همین است.

یعنی ولی الهی باید بیاید تا آن نسبت به مطالب و نسبت به قضایا و نسبت به خصوصیات از دریچه اطلاعات و گزارش این و آن دیگر نگاه نکند، بلکه به قلب خودش مراجعه کند و مطلب را بیابد. چون ممکن است یک مطلب به انواع مختلفی مطرح شود، به انحاء مختلفی مطرح شود، بعد عجب! در این مسأله این طور بوده، در آن مسأله آن طور بوده.

سیدالشهدا علیه السلام در دعای روز عرفه، مگر حضرت به خدا عرضه نمی کنند در همین فقراتی که راجع به کیفیت تکوّن خودشان و سیر خودشان است بسیار دعای عجیبی است که: فَلَمْ أَزَلْ ظَاعِنًا مِنْ صُلْبِ إِلَى رَحِمِ فِي تَقَادُمِ مِنَ الْأَيَّامِ الْمَاضِيَةِ وَالْقُرُونِ الْحَالِيَةِ لَمْ تُخْرِجْنِي لِرَأْفَتِكَ بِي وَ لَطْفِكَ لِي وَ إِحْسَانِكَ إِلَيَّ فِي دَوْلَةِ أُمَّةِ الْكُفْرِ الَّذِينَ نَقَضُوا عَهْدَكَ وَ كَذَّبُوا رُسُلَكَ. پروردگارا من چگونه شکر تو را به جا بیاورم که مرا در فضایی پرورش دادی و از صلب به رحمی منتقل کردی همین طور ارحام مطهرات، و مرا در فضایی که در تحت حکومت ائمه کفر قرار دارد من را قرار ندادی، آن کسانی که عهد تو را نقض کردند و فرستادگان تو را تکذیب کردند.

منظور از عبارت سیدالشهدا در این جا چیست؟ آیا سیدالشهدا در تحت حکومت ائمه کفر نبودند؟ آن زمانی که در زمان پیغمبر بودند آن را حساب نکنیم، از سن طفولیت تا وقتی که به شهادت رسیدند، غیر از آن چهار سال و شش ماهی که حکومت امیرالمؤمنین بود، بقیه حکومت چه کسانی بود؟ حکومت عمر، حکومت ابوبکر، حکومت عثمان نبود! سیدالشهدا در زمان حکومت معاویه نبودند! وقتی هم که معاویه به درک واصل شد، آن یزید که آمد و آن قضایای کربلا را به وجود آورد. پس منظور سیدالشهدا چیست؟ سایر ائمه، سایر ائمه مگر در چه زمان هایی بودند؟ کدام یک از ائمه را سراغ داریم که اینها در زمان حکومت ائمه کفر نبودند؟ امام سجاد، امام باقر، امام صادق، امام رضا، تمام اینها تا زمان حضرت بقیة الله همه اینها در تحت حکومت ائمه کفر مگر نبودند؟

پس این کلام چه معنا دارد؟ خود امام زمان علیه السلام، الان شما کدام حکومت دنیا را حکومت عادلانه می دانید؟ کجا هستند؟ حضرت اگر فرض کنید که در کجا زندگی می کنند اگر در مدینه زندگی می کنند خوب حکومتش معلوم است چیست، اگر در هر کشوری که زندگی می کنند کدام یک از اینها حکومت اسلامی است؟ حضرت در غیبت هستند حضرت که حکومت نمی کنند، پس این کلام حضرت چه معنایی را می دهد؟ این همین است! حضرت می فرماید مرا در یک حکومتی که زمام امور مرا آن ائمه کفر در اختیار بگیرند و مرا به سمت انحراف و ظلمت حرکت بدهند من رشد پیدا نکردم، خوب درست هم بوده است. حضرت در دامان پدرشان و در دامان پیغمبر رشد کردند در آن زمانی که در تحت حکومت ولایت امام مجتبی علیه السلام بود در تحت ولایت برادر خودشان بودند و به مرتبه کمال رسیدند و بعد از شهادت امام مجتبی علیه السلام خوب این مسأله به آنها رسید. ده سال از امامت سیدالشهدا علیه السلام در تحت حکومت معاویه بود، معاویه ائمه کفر نبود؟ هارون جزو ائمه کفر نبود؟

متوکل عباسی جزو ائمه کفر نبود، مأمون، بنی مروان، بنی امیه، اینها همه ائمه عدل بودند! ائمه نور و ائمه عدل و داد بودند! یکی از یکی بدتر.

حکومتی که خلیفه ش بلند می شود آنقدر شراب می خورد که می آید در مسجد به جای دو رکعت، چهار رکعت یا پنج رکعت نماز می خواند. حکومتی که برمی دارد تقال به قرآن می زند **وَ خَابَ كُلُّ جَبَّارٍ عَنِيدٍ** ابراهیم، ۱۵ می آید قرآن را آنجا آویزان می کند و با تیر و کمان قرآن را پاره پاره می کند و می گوید: این حکومت حکومت عدل بود که ائمه در آنجا بودند.

پس منظور امام در این جا چیست؟ منظور امام این است که خدایا مرا در تحت ولایت امام معصوم قرار دادی، این مسأله است. چون امام غیر معصوم که وجود نداشت، عمر و ابوبکر و عثمان و اینها بودند، معاویه بود، بنی مروان و بنی امیه و بنی عباس بودند، گیرم حالا سیدالشهدا علیه السلام چند سال در زمان طفولیت خود را در زمان پیغمبر گذرانده، خوب بقیه عمرش چه، بقیه ائمه چه؟ این که زبان حال فقط امام حسین نیست، مربوط به همه است، این مربوط به همه افراد است.

پس بنابراین معنا این است که خدایا مرا در تحت فضای غدیر قرار دادی که این فضا مرا به کمال برساند و رساند، همین فضا منتقل می شود به زمان امام مجتبی، همین فضا منتقل می شود به زمان امام سجاد، تا این که همین فضا منتقل می شود به زمان حضرت بقیة الله ارواحنا فداه که همین فضا وجود دارد.

پس بنابراین در همین زمان هم این مسأله هست. حالا به حسب ظاهر در هر جا، هر چه می خواهد باشد باشد. چرا؟ چون ولایت امام علیه السلام الان در این جا حضور دارد. آن ولایتی که بیست و پنج سال خانه نشین بود، همان ولایت الان در غیبت وجود دارد بدون اندکی تفاوت. آن ولایتی که هشت سال در زندان

بود، همان! یعنی موسی بن جعفر وقتی در زندان بود دیگر ولایت نداشت و از هیچی خبر نداشت! وقتی که امام هادی و امام عسکری را در سامرا محبوس کردند و محصور کردند یعنی مسأله تمام شد یا نه! بدون کمترین ذره‌ای همان طوری که در میان مردم بود، همان طور الان در آنجا در حصر است و هیچ تفاوتی نمی‌کند، بدنش در حصر است.

یک مسأله‌ای الان یادم آمد این را خدمت رفقا بگویم. می‌گویند امام عسکری علیه‌السلام حج به جا نیاوردند، واقعا حرف خنده‌داری است! ما در کجا داریم که امام عسکری حج به جا نیاوردند؟ بله! خب ایشان محصور بودند، خب محصور باشند، مگر محصور بودن امام علیه‌السلام مانع از حج است؟ فرستادگان امام عسکری با طی الارض به این طرف و آن طرف می‌رفتند، خادم امام عسکری نامه می‌برد، مسأله می‌برد، کارهایی که انجام می‌دادند، این‌ها به این طرف و آن طرف می‌بردند و آثارش هم هست. چطور ممکن است امام عسکری حج انجام نداده باشند؟ علاوه بر این که خب در روایت هم داریم که از امام عسکری یک مطلبی نقل شده که ایشان در مکه بودند، خب مسلم است وقتی که در مکه مطلبی را نقل کردند خب این برای تجارت و برای تفریح و گردش که نرفتند، بلکه برای حج رفته بودند دیگر. چقدر ما نسبت به این مطلب عرض می‌شود که اطلاعاتمان [کم است و] همین قدر می‌بینیم چون امام عسکری در حصر بودند در زمان امام هادی آمدند و تمام عمر در حصر بودند، پس بنابراین امام نباید مکه برود، فهم‌مان همین قدر است، بیش از این درک نداریم، بیش از این مطلب را درک نمی‌کنیم.

پس بنابراین ما باید بدانیم این مسأله، این پیام را دارد، قضیه غدیر یک هم‌چنین پیامی دارد، که ای مردم! من امیرالمؤمنین را آوردم و به جای خودم نصب کردم که برای تربیت‌تان، برای رسیدن به کمالتان، برای رسیدن به فعلیت‌تان، برای این که تمام استعدادهای خودتان به فعلیت برسد، برای این که این عمر هفتاد ساله و شصت ساله که خدا به شما داده هباء مثورا نرود، تمام این‌ها را بدانید به کجا آدرس دارم می‌دهم، به کجا مراجعه کنید و به چه مسأله‌ای توجه کنید و سر در کجا فرود بیاورید.

این علی حکومت را به دست بگیرد تفاوت نمی‌کند، خانه‌نشین بشود تفاوت نمی‌کند. پسرش با معاویه صلح کند تفاوت نمی‌کند، آن پسرش دست به شمشیر ببرد تفاوت نمی‌کند. مهم این است که علی کجاست شما هم آنجا باید باشید؛ امام حسن کجاست صلح می‌کند تمام، نبرد می‌کند برخیزید. امام سجاد می‌آید با یزید با امام کافر ائمة کفر بیعت می‌کند، چرا امام بیعت کردند؟ نباید بپذیرید، مگر امام بیعت می‌کند؟ بله! کرده در تاریخ هست، وجود دارد در تاریخ.

امام صادق می‌آید به منصور دوانیقی می‌گوید السلام علیک یا امیرالمؤمنین! چاره ندارد تقیه می‌کند، چرا به منصور امیرالمؤمنین می‌گویند؟ ما این را قبول نداریم، نمی‌دانیم، سندش کجاست؟ نه آقا هست، این

مطالب. منصور اصلا کیست؟ هارون اصلا کیست؟ اصلاً چرا شیعه باید در قبال چهارده معصوم فرض دیگری کند، چرا اصلا شیعه باید فکرش را به جای دیگر ببرد، توهم و تصور دیگر کند. ببینید این‌ها پیام غدیر است. لذا مولانا می‌فرماید واقعا من همین دیشب فکر می‌کردم ما یک عالم را در شیعه داریم جریان غدیر را مثل مولانا تفسیر کرده باشد؟!

این فهمیده غدیر را، این فرد پیام غدیر را گرفته است.

وَ يَضَعُ عَنْهُمْ إِصْرَهُمْ وَ الْأَغْلَالَ الَّتِي كَانَتْ عَلَيْهِمُ الْأَعْرَافُ، ۱۵۷ همان غل‌هایی که بر گردن ما بود، پیغمبر آمد این‌ها را باز کند. گفت به مردم، مردم همانطوری که من باز کردم این کار این است، نه کار ابوبکر، نه کار عمر، نه کار آن عالم، نه کار ابوحنیفه و نه کار شافعی و حنفی، کار این‌ها نیست. نه کار علمای ظاهر، نه کار آنهایی که فقط از این کتاب به آن کتاب نقل می‌کنند مسوده را مبیضه و مبیضه را مسوده می‌کنند، کار اینها نیست. کار این است و کار آن کسانی که در همان مجرا واقع شدند. کار ولی الهی که او قشنگ می‌داند درد کجاست و داغ را باید در کجا بگذارد، آن می‌فهمد، آن ولی الهی می‌فهمد که درد کجاست، دردهایی که معلوم نیست.

این دردها، این مرض‌ها، این مرض‌های لاعلاج که یک دفعه خودشان را نشان نمی‌دهند، وقتی معده‌ات درد می‌گیرد که تومور و سرطان، یواش یواش آمده و همه جا را گرفته، این از همان اولین سلول خاکی که می‌خواهد تخطی کند که یک سلول در اثنی عشرت دارد تولید می‌شود، می‌گوید برو پی آن و این کار را انجام بده! نه این که وقتی آمد و گرفت، آن موقع که آخر درآمد دیگر و کار از همه جا گذشته است، همه جا را گرفته است. اما بقیه نه! شصت سال عمر می‌کنند امروز ببینیم این چه می‌گوید، فردا ببینیم این چه می‌گوید پس فردا این چه می‌گوید، امروز گذشت هفته دیگر، سال دیگر عزرائیل بفرماید، چه گیرت آمد؟ چه پیدا کردی؟ توجه کردید؟ این مسأله است و ابلاغ این مطلب.

امروز روزی است که برادران ما ملبس به لباس ملائکه و متوج به تیجان ملائکه می‌شوند. خوش به حالشان جدا می‌گوییم، واقعا من به شما این مطلب را بگویم سعادت بالتر از این شما پیدا نخواهید کرد، که در وضعیتی قرار می‌گیرید که خواهی نخواهی احساس می‌کنید در آن فضا واقع شدید.

من آن زمان‌هایی که مرحوم آقا در همان زمان‌های سابق، زمان‌های قدیم، زمان شاه مجالسی داشتند و به مناسبت‌هایی عمامه می‌گذاشتند، خودشان می‌آمدند صحبت می‌کردند می‌ایستادند در همان منزل پیچ شمرا که بودیم در آنجا متاسفانه خب دیگر آن زمان‌ها و سائل و اینها به نحوی نبود ضبط شود یا عکسبرداری شود من هنوز آن حرف‌ها در یادم است، که ایشان با چه ابتهاجی این مجلس را اداره می‌کردند، اصلا بهجت و سرور و انبساط از چهره ایشان در وقتی که می‌خواستند یک عمامه‌ای بگذارند پیدا بود، انگار واقعا به آن حقیقت



رسالت پیغمبر [واقف بودند]. مخصوصا در عید غدیر و ولادت امام زمان علیه السلام عمامه می گذاشتند، به مناسبت تولد حضرت که حضرت امام حی هستند و همین طور غدیر که روز نصب ولایت است و خب در این دو روز، رفقا و دوستانی که در آن موقع موفق می شدند به این مسأله، اصلا یک حالی من در ایشان می دیدم، یک ابتهاجی می دیدم، یک بهجتی می دیدم.

نه این که فقط یک مسأله ای است حالا امروز که ما تماشا می کنیم عمامه می گذارند و خب به به! ان شاء الله که مبارک است، نه! واقعا می دیدند با تمام وجود خودشان چه توفیقی الان نصیب این دارد می شود، چه فضایی دارد الان برای این باز می شود، چه موقعیتی دارد برای این قرار می گیرد، این را اصلا احساس می کردند و همان احساس بود که ایشان را به وجد درمی آورد و حالشان را تغییر می داد، رنگشان برافروخته می شد، هنوز آن «خوشا به حالی» که از زبانشان درمی آمد نسبت به آن فرد، هنوز در گوش من است، که خوشا به حال آقای فلان اسم می بردند یا آقای فلان که امروز الان دارد معمم می شود. خب آنها می فهمیدند، آنها می فهمیدند که این مسأله است.

و امروز من خدمت برادرانم عرض می کنم ابلاغ این مسأله، ابلاغ پیام غدیر بر عهده شماست، دنیا باید پیام غدیر را بفهمد، دنیا از پیام غدیر غافل است، جور دیگری برداشت کرده و می کند. مردم جور دیگری برداشت می کنند، خود ما در میان خود ما. پیام غدیر باید به همه جا برسد، پیام آزادی، پیام آزادی از هر چیز دست و پاگیر، پیام همین روایتی که در این جا شما دارید مشاهده می کنید. روز غدیر روزی است که پیغمبر دارد می گوید عقل هایتان را به کار بیندازید، مغزهایی که خدا به شما داده به کار بیندازید، این قدر نگذارید در صندوق بماند و بیوسد، یک خرده این مغزتان را به کار بیندازید این پیام غدیر است. ببینید برای چه من علی را نصب کردم، چرا دیگری را نیاوردم، این همه آدم خوب است در میان اصحاب من حالا بقیه بماند چرا از میان این ها علی آمده؟ آیا ما این را گرفتیم؟ به این مسأله متوجه شدیم؟ پیامی است که می گوید دنبال شایعات نروید، پیامی است که روز غدیر می گوید دنبال فطرتان باشید، پیامی است که می گوید از این عمرتان بهره بگیرید، خدا به شما دو تا عمر نداده، پیامی است که می گوید به دنبال نوع دوستی بروید، به دنبال اشتراک بروید، پیامی است که می گوید همه را جمع کنید، بر سر یک سفره جمع کنید، پیامی است که امیرالمؤمنین در مسجد مدینه به یک یهودی

می گوید السلام علیک یا اخا الیهود! ای برادر یهودی! اینها همه اش پیام های غدیر است، اینها باید به دنیا برسد، این پیام ها پیام های اسلام است.

پیامی است که وقتی یک نصرانی می آید در مدینه با عمر و ابوبکر آنجوری برخورد می کند که می گوید دیگر فهمیدیم که چه خبر است، وقتی امیرالمؤمنین می آید با او برخورد می کند و معانقه می کند، سلام

می‌کند، می‌نشینند حرف می‌زنند جواب می‌دهد، می‌گوید اگر خلیفه پیغمبر است این است؛ این پیام غدیر است، این را باید ما به دنیا برسانیم، این را باید به دنیا بگوییم اسلام این است، تشیع این است، این پیام را باید برسانیم که مظهر این مکتب، مظهري است که تا دم شهادت دارد شهید می‌شود هزار تا زخم بر بدنش خورده، بگوید نگوید فایده ندارد بروید تا آن لحظه آخر به دنبال این هست که یک نفر را از آن لشکر بکشد به طرف خودش و باعث هدایت بشود.

اینها همه پیام‌های غدیر است، پیام‌هایی است که باید دنیای تشنه امروز که هنوز طعم این مبانی را نچشیده، باید این مطالب به گوشش برسد و این وظیفه آن کسانی است که خداوند توفیق فهم اینها را نصیب‌شان کرده، این‌ها باید آن را برسانند، دیگران در فضاهای دیگری هستند، دیگران برداشت‌های دیگری دارند، آنهایی که توفیق فهم این مطالب به آنها سپرده شده است، آنها وظیفه دارند، وظیفه بسیار سخت و وظیفه بسیار سنگین! امیدواریم که خدای متعال همه ما را در راه و در مسیر حقایقی که امروز رسول خدا برای مردم باز کرده، قرار بدهد و متوجه کند. در امروز مستحب است که مومنین وقتی که به هم می‌رسند مصافحه کنند آخر این‌ها يك مطالب واقعی است، این‌ها يك چیزهایی است که هست باید ببینیم، آخر پس پرده این مطالب چه خبر است و بگویند: الحمدلله الذی جعلنا من المتمسکین بولاية أمير المؤمنين و الائمة المعصومین علیهم السلام. باید خدا را شکر کنیم، خدا را حمد کنیم که زمینه برای فهم این مطالب توسط اولیاء خودش برای ما فراهم شد. این هست. **لَئِنْ شَكَرْتُمْ لَأَزِيدَنَّكُمْ.**

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ